

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

شب قدر

شهید آیت‌الله

دکتر سید محمد حسینی بهشتی

بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر بهشتی

تهران، ۱۳۸۶

| | |
|---|---|
| عنوان و نام پدیدآور | : شب قدر / محمد حسینی بهشتی؛ تهیه و تنظیم بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر بهشتی. |
| سازمان | : تهران: بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر بهشتی، ۱۳۹۷-۱۳۶۰. |
| مشخصات ظاهری | : ۷۱ ص. |
| شماره ISBN | : ۹۶۴-۶۸۸۷-۴۳-۰ |
| واعده نشر | : معرفت نهاده شده براساس اطلاعات تیبا |
| نیازهای پژوهش | : پادا |
| موضوع | : پخش پایانی کتاب خطبه متفقین از نهج البلاغه با ترجمه شهید بهشتی است. |
| ا. شب قدر. ۲. علی بن ابی طالب(ع). امام اول. قتل از مجرت - ۴۰ - | - |
| سرگذشتame. ۳. علی بن ابی طالب(ع). امام اول. قتل از مجرت - ۴۱ - | - |
| الف. علی بن ابی طالب(ع). امام اول. قتل از مجرت - ۴۲ - | - |
| همام. فارسی - عربی. ب. بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله بهشتی. ج. عنوان. | - |
| شناخته شده | : بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر بهشتی. |
| ردیفه | : BP 737/792 ۹۵۲۴۷/۲ |
| شماره کتابخانه ملی | : ش. ۹ |
| | : ۲۶۸۳۲-۸۳ |



شب قدر

شهید آیت‌الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی
تهیه و تنظیم: بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر بهشتی
حروفچین و صفحه‌آرا: زهرا شیشه‌گران

ویراستار: حسین عبدالی

طرح جلد: حمیدرضا رحمانی

چاپ و صحافی: شادرنگ

نوبت چاپ: پنجم ۱۳۹۰

شمارگان: ۳۰۰۰

قیمت: ۱۰۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸_۹۶۴_۶۸۸۷_۴۳_۰

حق چاپ محفوظ است.

تلفن: ۰۹۱۰_۸۸۳۲۰۹۰ تهران، صندوق پستی: ۱۳۴_۱۵۷۴۵

www.beheshti.org info@beheshti.org

Email: nashreboghe@gmail.com

فهرست مطالب

| | |
|----|------------------------------|
| ۷ | پیشگفتار |
| ۹ | شب قدر |
| ۲۹ | روزهای آخر زندگی حضرت علی(ع) |
| ۶۱ | سیمای پرهیزگاران |

■ پیشگفتار

مجموعه‌ای که پیش روی شماست از سه بخش متفاوت اما مرتبط تشکیل شده است. گفتار نخست با عنوان "شب قدر" از مجموعه سخنرانی‌های دکتر بهشتی در مرکز اسلامی هامبورگ (آلمان) استخراج شده است که در سال ۱۳۴۴ یعنی اولین سال اقامت پنج سال و نیمه ایشان در آن دیار ایراد شده است. همان‌گونه که از شیوه بحث پیداست، روی سخن با مخاطبانی است که با معلومات متفاوت کنار یکدیگر قرار گرفته، در عین سلیسی و روانی، بر استدلال‌ها و شواهد عینی استوار است.

گفتار دوم با عنوان «روزهای آخر زندگی حضرت

علی(ع) از مجموعه گفتارهای ایراد شده پس از بازگشت ایشان از آلمان برگزیده شده است. نگاه تاریخی به رویدادهای آخرین سالهای زندگانی امام علی(ع)، استناد به شواهد متقن و تصحیح باورهای غلط رایج در اذهان عامه، که شیوه همیشگی ایشان در گفته‌ها و نوشته‌ها بوده، اینجا نیز مشهود است.

سومین بخش این اثر، متن خطبه متقین از کتاب شریف نهج البلاغه است که توسط دکتر بهشتی ترجمه و از میان دستنوشته‌های ایشان انتخاب شده است. امید آنکه توشه راه حق جویان و خداباوران راستین باشد.

بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر بهشتی

شب قدر

أعوذ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.
الْحَمْدُ لِللهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاوَةُ وَالسَّلَامُ عَلَى جَمِيعِ
الْإِنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ، سَيِّمَا عَبْدَهُ وَرَسُولَهُ النَّبِيُّ الْأَمِينُ،
مَوْلَانَا أَحْمَدُ وَنَبِيُّنَا أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدٌ؛ وَعَلَى اللَّهِ وَ
اصْحَابِهِ وَعَلَى الائِمَّةِ الطَّاهِرِينَ، وَالسَّلَامُ عَلَيْنَا وَ
عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ.

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ
وَمَا أَدْرِيكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ. لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ الْفِ
شَهِيرٍ، تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ
أَمْرٍ، سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ.

۱۰ شب قدر

خرشوقتم که در این شب مقدس از ماه مبارک رمضان
با خواهران و برادران مسلمان برای عبادت و بندگی خدا
گرد هم جمع آمدہایم. فرصتی است که بتوانیم یکی از
مسایل اسلامی را در حدود گنجایش یک جلسه بررسی
کنیم. امیدوارم همیشه محافل مذهبی و دینی و معنوی ما
از نظر کمیت و کیفیت رو به رشد باشد. امیدوارم خدا به
من و به شما و به همه ترفیقی بدهد که بتوانیم از فرصتها
بهتر و بیشتر، با نیتی خالص، و با طرح و برنامه‌ای مورد
رضا و قبول خدا، استفاده کنیم.

در دعوتی که خدمت آقایان و خانمها فرستاده شد
وعده داده شده بود که درباره مسأله قدر و احیاء و دعا و
نیز درباره سالهای آخر زندگی حضرت علی(ع)، در شب
یست و یکم، و پس از آن در شبی دیگر درباره بهره‌های
مسلمانان از ماه مبارک رمضان صحبت بشود. بر حسب
همان، قرار گفتگوی امشب ما درباره شب قدر، احیاء، دعا
و شناختن بهتر این کلمات و معنی آنهاست. اما شب قدر.
در قرآن کریم در این سوره معروف که «سوره القدر»
نام دارد، تعییر شب قدر و لیلة القدر آمده است. این سوره
را ترجمه می‌کنم:

ما فرستادیم آن را (یعنی قرآن را) در شب قدر؛ تو
چه می‌دانی شب قدر چیست؟ شب قدر از هزار ماه
بهتر است. فرشتگان به همراهی روح الامین در این

شب به فرمان خدا فرو می‌آیند. و امشب شب
سلامت فرد و جامعه و جسم و جان و زمین و
زمان است تا سپیده دم.

هر چه شما از این سوره و این ترجمه‌ای که عرض کردم
می‌فهمید، به همان اندازه قرآن درباره شب قدر سخن گفته
است. علاوه بر این ملاحظه می‌کنید در این سوره درباره
شب قدر این مشخصات ذکر شده است:

۱- شب قدر شبی است که قرآن در او نازل شده: ما قرآن
را در شب قدر فرستادیم.

۲- شب قدر شبی است که از هزار شب بهتر است.

۳- در این شب فرشتگان به همراه روح (در آیاتی دیگر
روح الامین هم آمده) و به فرمان خدا (به هر فرمان
خدا) فرو می‌آیند.

۴- شبی است که تا سپیده دم، شب سلام، شب سلم و
شب سلامت است.

این آن چیزی است که از سوره قدر درباره شب قدر
می‌فهمیم:

یکی از مشکلات فن مطالعات اسلامی این است که
معمولًا یک مطالعه کننده باید و فقط یک آیه یا دو آیه، یا یک
حدیث یا دو حدیث، را درباره یک مطلب بییند و از آیات و
روایات و مطالب دیگری که درباره همان موضوع آمده غفلت

کند، یا حوصله تحقیق و تبععش کم باشد، آن وقت اظهارنظری کند که این غالباً خام است. یکی از مشکلات فن اسلام‌شناس همین نداشتن تبع تام، تفحص کامل و حوصله فراوان در بررسی دلایل و مأخذ یک مطلب و یک موضوع در اسلام است. متأسفانه نه تنها آنها که در خارج از سمت روحانیت و علمای اسلامی هستند، بلکه آنها هم که در زمرة علمای اسلامی هستند خیلی‌ها به این کم حوصلگی گرفتارند. باز متأسفانه خیلی از این آقایانی هم که به نام شرق‌شناس و خاورشناس یا اسلام‌شناس در این قرن‌های اخیر درباره اسلام مطالعاتی کرده‌اند و مطالبی نوشته‌اند، به این مشکل گرفتارند. به هر حال، درباره شب قدر در قرآن کریم مطلب به همین سوره ختم نمی‌شود. در سوره دخان چند آیه دیگر داریم که خواه و ناخواه به شب قدر مربوط می‌شود. در سوره دخان چین آمده: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حُمٰ وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أُمَّرٰى حَكَمٌ إِنَّمَا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسَلِينَ». در این آیات کلمه قادر نیامده است، ولی این آیات می‌گوید: «ما قرآن را در شب مبارک و پربرکتی فرستادیم؛ شیی که در آن شب هر امر محکمی به صورت قاطع معین می‌شد؛ شبی که در آن شب به فرمان ما حکم قاطع هر مطلبی روشن می‌شد، و در این شب ما می‌فرستادیم فرستادگان

(رسول و پیامبر) را.» ملاحظه می‌کنید که این آیات درست با آیاتی که در سوره قدر است مربوط به یک موضوع است. البته در اینجا کلمه قدر نیست. در سوره قدر می‌گفت ما قرآن را در شب قدر فرستادیم، اینجا می‌گویند ما قرآن را در شبی مبارک فرستادیم. این شب مبارک همان شب قدر است. در آنجا می‌گفت در این شب فرشتگان به همراه روح الامین با هر فرمان و از روی هر فرمان می‌آمدند، و در اینجا می‌گویند در این شب هر امری به صورت محکم مشخص می‌شود و به صورت قاطع معین می‌گردد. در سوره نحل آیدی هست که مخصوص شب قدر نیست، ولی مربوط به مطلب کلی شب قدر است:

«يُنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ اذْرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاقْتُونِ» «خدا کسی است که فرشتگان را به همراه روح الامین می‌فرستد، بر هر یک از بندگانش که بخواهد؛ و به آنها مأموریت می‌دهد که بروید پیام یکتاپرستی را به مردم برسانید و به آنها اعلام کنید که جز خدای آفریدگار جهان خدایی نیست، پس جانب خدای یکتا رانگه دارید.» در اینجا هم صحبت از فرستادن فرشتگان به همراه روح الامین و فرستادن رسولان و پیامبران به سری مردم است. این کلی مطلب شب قدر است. این است آنچه در قرآن کریم درباره موضوع و مطلب شب قدر آمده است. حالا ما از این چه

می‌فهمیم؟ آیا از این آیات قرآن اینطور فهمیده می‌شود که شب قدر شبی است که مقدرات اشخاص و مردم معین می‌شود؟ شب قدر است یعنی شب تقدیر است؟ آن هم تقدیرات مردم و سرنوشت مردم؟ آن هم برای چه مدتی؛ یک سال، کمتر، بیشتر؟ این یک احتمال در معنی کلمه قدر. احتمال دیگر در معنی کلمه قدر این است که شب قدر است یعنی حسابها روشن می‌شود، اما نه سرنوشت افراد و مردم؛ بلکه حکم قاطع هر مطلبی روشن می‌شود. چون در شب قدر قرآن کریم نازل شد و پیغمبر اسلام به پیغمبری مبعوث شد و خدا احکام حلال و حرام و بد و خوب را در قرآن کریم به صورتی قاطع و ابدی فرستاد و فرشتگان به همراه روح الامین حامل پیام الهی بعثت و حامل کتاب الهی قرآن برای پیغمبر بودند. بنابراین شب قدر است یعنی شبی است که اندازه و قدر هر مطلبی به صورتی قاطع روشن شده است. در این معنا دیگر بحثی از سرنوشت اشخاص، چه یک شب و چه یک سال و چه یک عمر، در میان نیست. معنی سوم اینکه اصلاً کلمه قدر به معنای ارزش و منزلت باشد، نه به معنای ارزیابی. یعنی ما قرآن را فرستادیم در شبی ارزنده؛ شبی که باید قدردانی شود؛ شبی که از هزار ماه بهتر است. دلیل بهتر بودن این شب از هزار ماه و دلیل قدر و منزلتش نیز این است که شب بعثت پیغمبر اکرم

است.

از قرآن کریم و آیات قرآن کریم نصی توانیم بفهمیم که آیا حتماً معنی اول مراد است یا دو معنی دیگر. ولی آنچه مسلم است این است که از آیات قرآن کریم این مقدار استفاده می‌شود که شب قدر شب بعضی پیغمبر و شب فرستادن قرآن کریم و شب مبارکی است. شب پربرکتی است. شبی است که تا سپیده دم و تا صبح گاه، شب سلام برای بشریت و انسانیت است. شبی است که فرشتگان به همراهی روح الامین بر پیغمبر آمده‌اند و هر مطلبی که باید و شاید بر پیغمبر خوانده‌اند. اینها از قرآن به طور مسلم استفاده می‌شود؛ اما درباره بیش از این، به حساب قرآن نه می‌توانیم بگوییم بله، و نه می‌توانیم بگوییم نه. این شب قادر از نظر قرآن کریم، اما از نظر روایات.

از نظر روایات، شیعه و سنی، عامه و خاصه در مورد شب قدر احادیث و روایاتی از پیغمبر اکرم دارند. امام مالک که از ائمه بزرگ فقه عامه و برادران سنی ماست و تقریباً معاصر متأخر امام صادق علیه السلام است، در کتاب معروف و معتبر خود که مخصوصاً از نظر عامه دارای ارزش فرق العادة‌ای است، موطّأ، که در فقه و حدیث است و معروف‌ترین اثر علمی مالک هم هست، بایی تحت عنوان قدر دارد و روایاتی از پیغمبر اکرم نقل می‌کند که از ایشان سؤال شد شب قادر چه شبی

۱۶ شب قدر

است. روایات مختلفی نقل می‌کند. یکی اینکه فرمود در ده روز آخر ماه رمضان است. یکی اینکه فرمود در چند روز آخر ماه رمضان است که با شبهای بیستم، بیست و یکم، بیست و دوم، بیست و سوم و بیست و هفتم منطبق می‌شود. متأسفانه کتاب موطأ در اینجا همراه من نیست، چون بیشتر کتابهای من هنوز ایران است. آنچه از مطالعه قبلی به خاطر مانده این است که با چهار شب از شبهای ده روز آخر ماه رمضان از احادیثی که مالک در کتاب موطأ نقل کرده، منطبق می‌شود. می‌گرید پیغمبر تأکید فرمود که در این شبها به عبادت و بندگی خدا پردازید؛ در حق خودمان و در حق دیگران دعا کنیم. حتی درباره لیلة الجهنّمی، که مرحوم محدث قمی هم در کتاب مفاتیح [در اعمال مختصه شب بیست و سوم] آورده، مالک در موطأ حدیث جهنّمی را نقل می‌کند. به هر حال مالک در کتاب موطأ مطلب را طی چند روایت بدون تفسیر و توضیح در حدودی که عرض کردم بیان می‌کند.

امام شافعی که او هم از ائمه بزرگ فقهه سنی و برادران سنی است نیز در کتاب معروف و مهمترین کتابش الأُم – که البته اینجا همراه من است – و از کتابهای بسیار معروف فقه عامه است در باب کوتاهی مسأله شب قدر و عبادت را در شب قدر، البته خلاصه‌تر از آنچه در کتاب موطأ مالک آمده، نقل می‌کند.

از کتابهای فقه حنفی چیزی در دسترس نبود تا بیین و قبلاً هم فرصت نکردم مراجعه کنم. علمای شیعه، مخصوصاً در کتابهای ادعیه و همچنین در کتابهای حدیث درباره شب قدر روایات بسیاری نقل کرده‌اند. ماحصل روایات و مطالبی که علمای شیعه دارند این است که در این شب مستحب و بجاست که هر مسلمانی بیشتر وقتی را به دعا و ترجمه به خدا بگذراند، و اگر بتواند شب را احیاء کند. احیاء کلمه عربی است که فارسی دقیق آن کلمه، شب زنده‌داری است. احیاء یعنی شب زنده‌داری. خوب است هر مسلمانی در این شبها شب زنده‌داری کند، اما شب زنده‌داری به دعا، ترجمه به خدا، محاسبه نفس، پاک کردن دل و پاک کردن روح از آلودگیها و ناپاکیها. آماده کردن روح برای بهتر عمل کردن به وظایفی که خدا برای ما مقرر کرده است. این روح مطلب و خلاصه آنچه که در احادیث و کتابهای شیعه آمده است. در این زمینه دعاها زیادی هست. البته بسیار خوب است که انسان در این شب دعا کند.

در ضمن مطالبی که مربوط است به دعای در این شب، بعضی از محدثین، از جمله مرحوم محدث قمی و مرحوم مجلسی و دیگران، از اینکه این شب شبی است که مقدرات یک سال در آن معین می‌شود نیز صحبت کرده‌اند؛ ولی این

گوشه مطلب یک گوشه اساسی از مطلب شب قدر نیست. همان طور که ملاحظه فرمودید ما از قرآن شروع کردیم، روایاتی را که از پیغمبر نقل شده ذکر کردیم و بعد به آنچه که از سنت اهل بیت و از مطالب دیگر در این باره استفاده می‌شود اشاره کردیم. آن قسمت اصلی مطلب این است که این شب، شب پربرکتی است؛ شب پرارزشی است؛ شب فرو آمدن قرآن بر پیغمبر است؛ شبی است که فرشتگان به همراه روح الامین بر پیغمبر آمدند و شب سلامت است؛ شب رسیدن به سلامت؛ این در حد قرآن. شب دعاست، شبی است که خوب است هر کسی درباره خودش و دیگران دعا کند؛ شب را به عبادت زنده نگه دارد و شب زنده‌داری کند؛ این در حدود روایاتی که از پیغمبر نقل شده است. بسیاری از روایات ائمه هم مؤید همین است. دعاهای زیادی هم در این زمینه هست بعد قدری که پایین‌تر می‌آییم می‌رسیم به آنچه به تعیین مقدرات یک سال مربوط است. مطلب تا این جمله آخر روشن است، اما درباره جمله آخر باید عرض کنم که هیچ عالم شیعی و غیر شیعی نگفته است که بعد از شب قدر دیگر انسان دعا نکند. پس اینکه امشب شب تعیین مقدرات یک ساله است باید معنی و مفهوم دیگری داشته باشد که با استحباب و تأکید به دعا در شبها و روزها و هر ساعتی از ساعتهای سال کاملاً سازگار باشد. آن

تفسیر و تعبیری که ما می‌توانیم برای این مطلب بگنیم این است که آدمی در دوره زندگی یکساله‌اش خوب است یک شب، دو شب، سه شب را به جنبه‌های معنی خودش و به رسیدگی به خودش اختصاص بدهد. نه تنها یک مؤسسه اقتصادی در روزهای آخر سال یا اول سال نر باید کارهای جاری‌اش را کم بکند و به حساب سال پیردادزد، بلکه یک انسان هم خوب است در دو - سه شب یا در دو - سه روز از یک سال، کارهای عادی را کم بکند و به حساب خودش پیردادزد. ببیند در گذشته چه کرده و در آینده چه می‌خواهد بکند. به راستی بسیار بجاست که هر انسانی چنین یک یا دو یا سه روز و یا چند روزی در زندگی‌اش داشته باشد. شکی نیست که وقتی انسان قرار گذاشت در یک، دو، سه، چهار روز و شب از سال بیشتر به خودش برسد، این رسیدگی در تعیین مقدرات او، لائق تایک سال دیگر، تأثیر فراوان دارد. اگر من امشب، دیشب، فردا شب، چند شب، چند روز، مدتی را اختصاص دادم به اینکه به خودم برسم و ببینم در گذشته چه راهی را رفتم، چه گناهی کرده‌ام، چه کار خیری کرده‌ام و بعد، از گناهی که کرده‌ام از خدا طلب مغفرت و آمرزش کنم، توبه کنم، برگردم و خواه ناخواه تصمیم بگیرم نسبت به سال آینده و نسبت به آینده‌ام بهتر بشرم و دیگر این گناهها را مرتکب نشرم و آنها را تکرار

نکنم و به درگاه خدا دعا کنم و از خدا مدد بخواهم و ترفيق بخواهم... اگر هیچ کس هیچ مطلبی هم نگفته بود و ما خودمان حساب می‌کردیم می‌گفتیم بله، این دو — سه شب در تعیین سرنوشت و روش و رفتار و مقدرات یک ساله من تأثیر بسزایی خواهد داشت. چون آثار روحی این بررسی و این مطالعه، این ترجمه، این محاسبه، این دعای به درگاه خدا بدون شک تا سال آینده‌ای که باز چنین محاسبه‌ای تکرار خواهد شد، در روح من به طور خودآگاه و به طور ناخودآگاه آثار ارزشمندی خواهد داشت. این آن مفهوم معقول دلچسبی است که من برای شب قدر برای خودم دارم؛ حالا آیا برادران و خواهران ما هم این مفهوم معقول را می‌پذیرند و می‌پستندند یا نه، نمی‌دانم.

این بود آنچه که درباره شب قدر و مسأله قدر و معنی قدر و احیاء قرار بود عرض کنم.

اما مسأله دعا؛ خیلی معذرت می‌خواهم که باید مطالب را خیلی فشرده کنم. چون دیدم که باید درباره هر سه مطلبی که در برنامه گذاشته‌ایم صحبت کنیم، بنابراین اگر یک قدری فشرده صحبت کیم تا به هر سه موضوع پردازیم بهتر است. بنابراین در مسأله بسیار مخصوص و مفصل دعا خیلی کوتاه مطلبی را عرض خواهم کرد؛ چون در برنامه این سه شب هم برنامه

دعایی در حدود ده – پانزده دقیقه خواهیم داشت.

دعا یک کلمه عربی است. معنی اصلی این کلمه عربی صدا زدن است. وقتی انسان کسی را صدای زند و می خواهد او را به سمت خودش بخواند، اگر به صورت عادی صدا بزنده می گویند «دعاه» اگر قدری با صدای بلندتر صدا کند می گویند «ناداه». هر انسانی که به خدا معتقد و مؤمن باشد، یا اگر هم به خدا اعتقاد محکمی ندارد اما در موقع ناراحتی و نگرانی و التهاب بالاخره یک «یا خدایی» می گویند، در حالتهای گوناگون خدا را می خواند و صدای زند؛ می گوید ای خدا! با براین، دعا یعنی ای خدا گفتن و از خدا چیز خواستن و با خدا راز و نیاز کردن. متنهای خدایی که ما انسانها می گوییم خیلی متنوع و گوناگون است. مریضی است، بیمار است، رنج می برد، دوران بیماری اش ممتد شده، کمی از بهبود خودش مأیوس شده، می گوید ای خدا! این فرد در آن موقع که با تمام دل ای خدا می گوید، از خدا بهبودی و راحتی و خلاص از چنگال بیماری را می خواهد. درمانهای است که زندگی اش تباش شده و به هم خورد، در شداید و سختی گیر افتاده، به هر دری زده راه حلی پیدا نکرده، در زیر فشار مشکلات پیشش خم شده، او هم از صمیم قلب می گوید ای خدا. او هم در این حالت وقتی می گوید ای خدا، خدا را برای حل مشکل خودش

می خواهد. او از خدا برای حل مشکلش کمک می خواهد.
 مردی عابد، منظورم از عابد کسی نیست که بیست و چهار
 ساعت روی سجاده نشسته و تسبیح می گردد؛ عابد یعنی
 کسی که سراسر وجودش را توجه به خدا و اطاعت از خدا
 و بندگی خدا فرو گرفته، به طوری که در زندگی همواره به
 سوی خدا توجه دارد؛ نه درد دارد، نه ییماری دارد، نه
 مشکل دارد و نه گرفتاری؛ زندگی اش هم بسیار سر به راه و
 راضی است، او می گوید خدایا! تو را شکر می کنم. الهی
 شکر! این هم دعا می کند. او هم خدا را می خواند، اما خدا را
 برای شکر و سپاسگزاری می خواند. در آن حالت، در حالت
 درخواست چیزی از خدا نیست؛ در حال شکر گذاری
 خداست. آدمی است که بینشش درباره جهان و خدا از این
 هم بالاتر است می بینید شکرش را هم کرده، سپاسگزاری اش
 را هم کرده، درد و رنجی هم ندارد، مشکلی هم ندارد،
 ناراحتی هم ندارد، اما در عین حال می گوید خدایا! این فرد
 کیست؟ کسی است که وقتی می گوید ای خدا، گفتار ای
 خدا، ادای کلمه «ای خدا» از ته دل و قلب او، به صورت
 عشق به معبد و عشق به خداست. یعنی او اصلاً از توجه
 به خدا لذتی معنوی، نشاطی روحانی، انبساط و گشایش
 قلب و دل و جانی پیدا می کند که لذت می برد بگوید ای
 خدا. این هم یک نوع دعاست.

۲۳

ملاحظه می‌فرمایید در همه این مراحل دعا یعنی خدا را خواندن و خدا را صدا زدن. یا به عنوان کمک گرفتن؛ خدا را صدا می‌زنیم همچنان که یک کسی را به کمک خودمان صدا می‌زنیم. خدا را به عنوان شکرگزاری صدا کردن. خدا را چون عاشقی دلباخته صدا کردن. این عالی‌ترین مرحله دعاست. باید عرض کنم که بیشتر دعاها بیان که از آنمه ما، مخصوصاً از امام سجاد و از مولای متقبان امیر المؤمنین علی(ع) رسیده، جنبه معاشقه با خدا دارد. اصلاً امام سجاد در بیشتر دعاها صحیفه سجادیده چنان سخن می‌گویند که گریب دلباخته و دلداده‌ای با محظوظ خودش سخن می‌گویند. از این انس لذت می‌برد. با خدا انس می‌گیرد. این دعاست. بنابراین، دعا مخصوص آدمهای درمانده و محتاج نیست. دعا مخصوص آدمهای مشکل زده هم نیست. عالی‌ترین درجه دعا مال آنهایی است که از این مراحل، بالا آمده باشند و وقتی به سوی خدا می‌روند یا برای شکر و یا از شکر بالاتر، برای انس، دل به سوی خدا دارند. اما در قرآن کریم؛ در قرآن کریم بیشتر آیات دعا مربوط به آن قسم اول و دوم، و آیات کمتری مربوط به قسم سوم است. چون آیات قرآن روی حساب سطح عموم مردم است و چون ترجیحه عموم مردم به خدا بیشتر برای مشکل‌گشایی و یاری خواهی است، یا از این بالاتر، برای

شکرگزاری است، بیشتر آیات دعا در قرآن در این مورد آمده است. ولی آیات کمتری نیز که مربوط به خواص و زبدگان است در قرآن آمده است، که در آنها هم دعا معنای انس با خدا را دارد. آن آیات بیشتر با کلمه ذکر و تذکر و یاد خداست. دعا در آن آیات بیشتر با این کلمه بیان شده است. مطلب دیگری که لازم است درباره دعا عرض کنم این است که بدون تردید برای کسانی که تربیت‌شان، اعتقادشان، عادتشان، راه دعا را به روی آنها در زندگی نسبته و پیوند قلیبی میان آنها و میان کسی که به او دعا گریند گستته و بریده نشده، دعا یکی از پناهگاه‌های عالی سعادت بخش در زندگی است. آنهایی که پناه دعا را از دست نداده‌اند نعمتی بزرگ دارند که باید قدرش را بشناسند؛ ولی مبادا درباره این پناهگاه بد فکر کنیم. دعا پناهگاه پرارزشی است برای مردمی که بفهمند دعا یعنی چه و چه جور باید دعا کرد و کجا باید دعا کرد. و دعا لغزشگاه خطرناکی است برای فرد و امتی که میزان و حد دعا را نشناسد؛ کما اینکه امت ما در مورد دعا به چنین لغزشی دچار شده است. در این مورد باید یک جمله عرض کنم، و آن این است که دعا به هیچ صورت برای آن نیست که دعاکننده ذره‌ای از کوشش و تلاش خودش برای رسیدن به آن مطلبی که درباره آن مطلب دعا می‌کند خودداری کند. اگر دعاکننده‌ای دعا کرد

و خودش حرکت نکرد، یا حرکت کرد ولی به اندازه کافی حرکت نکرد، انسان جاهم و نادانی است. بیمارداری است، پدری یا مادری که کردک بیمارش که او را بسیار عزیز می‌دارد جلویش در بستر خوابیده، ناله می‌کند؛ آن پدر، مادر، آن بیماردار ناراحت می‌شود و می‌گرید خدا، کردن من را شفا بده! اما همان وقت که می‌گرید خدا کردن من را شفا بده، باید به این حساب برسد که آیا آنچه از دستش در معالجه این کردک بیمار برمی‌آمده، کرده‌اند یا نه. اگر ذره‌ای در معالجه و درمان آن بیمار فروگذاری و کوتاهی کرده باشند و بگویند ای خدا، خدا را بد شناخته‌اند؛ غلط شناخته‌اند؛ دعا را هم بد و غلط شناخته‌اند. اگر امتنی، اجتماعی، که در لابلای چرخه‌ای پیچیده زندگی اجتماعی گیر افتاده و از هر سو فشار می‌گیرد، دست به دعا بردارد و از خدا خلاص و نجات و رهایی خودش را از شرایط و مشکلات بخراهد، بسیار بجاست؛ بسیار خوب است؛ اما قبلاً باید از این امت پرسید آیا همه راههای عقلایی تلاش و کوشش برای نجات و اصلاح خودش را طی کرده یا نه. اگر قدمی در این راه کوتاهی کرده باشد و دعا کند، دعایی جاهلانه است و منتظر اجابت هم نباشند.

دعا را از آن سر معنی کردم: عشق به خدا، پیوند با خدا؛ اجازه بدید آن را از این سر هم معنی کنم. معنای دعا از این

سر این است که اگر فرد یا جامعه تمام تلاش‌های عادی را کرد ولی با تلاشش به جایی نرسید، دچار یأس و نالمیدی نشود؛ بداند و ایمان داشته باشد که دستگاه الهی از حوزه تلاش او بسی وسیع‌تر است و چه بسا راههای تلاش ناشناخته‌ای وجود داشته باشد که در آینده به رویش باز شود و مسیری تازه و نو برای تلاش و کوشش پیش‌پایش بگذارد. بنابراین ملاحظه می‌کنید اصلاً در مفهوم دعا، مخصوصاً در اسلام،... مبادا دعای اسلام در حد دعای ادیان دیگر، ادیان خرافی دیگر، یا آلوهه به خرافات، تنزل کند؛ کما اینکه متأسفانه باید بگوییم تنزل کرده. ملاحظه می‌کنید در مفهوم دعا در اسلام اصلاً آمادگی برای تلاش و کوشش بی‌پایان نهفته است. یعنی آدمی نه تنها باید در حدودی که عقلش رسیده کار کرده باشد، بلکه باید در حدودی که عقلش هنوز نرسیده نیز به راههای ناشناخته نو برای تلاش و کوشش امید داشته باشد. این کجا و آن تبلی و کثار زدن تلاش و کوشش به امید دعا کجاست؟ خیلی فاصله دارد! بنابراین، ما که دعا می‌کنیم، معنی دعا این است که از آن طرف پیوند با بینهایت، پیوند با خدای بینهایت و قدرت بینهایت او را، همراه برای خودمان محفوظ نگه می‌داریم. و از این طرف معنایش این است که بر خودمان نهیب می‌زنیم مبادا دچار یأس و نالمیدی باشیم. بکوش؛ امیدوار باش؛ امید

است از راههایی که حتی به فکرت نمی‌رسد به هدف و مقصود و آمال و آرزویت بررسی.

مراسم دعای امشب، مخصوصاً در میان شیعه، معمولاً ترأست با ترجّه بیشتر به دو دستاویز بزرگ که پیغمبر به ما معرفی کرد. پیغمبر در روزهای آخر زندگی اش فرمود من می‌روم، ولی دو وسیله سعادت و خوشبختی و هدایت و ارشاد در اختیار امت باقی می‌ماند: کتاب و اهل بیت من. در مراسم دعای شب قدر، ما هم به قرآن بیشتر ترجّه می‌کنیم، هم به پیغمبر و اهل بیت پیغمبر. در عین حال که به خدا و به درگاه خدا دعا می‌کنیم، پای قرآن و پای پیغمبر و امامان را در میان می‌کشیم. این امر نکته لطیفی دارد. آن نکته لطیف این است که در اسلام دعا کردن نه تنها با تلاش و کوشش در راه همان مطلبی که دعا می‌کنیم، بلکه با تلاش و کوشش برای انجام همه وظایف الهی همراه است. ما که در شباهی قدر قرآن به دست می‌گیریم، یا قرآن به سر می‌گیریم، و بعد از نام خدا اسماء مقدسه پیغمبر و اهل بیت پیغمبر را به زبان می‌آوریم و به این ترتیب رو و دل به سوی خدا می‌آوریم؛ معناش این است ما با تسلیم در عمل کردن به قرآن و اطاعت از پیغمبر و خاندان او، به سوی خدا می‌رویم و از او مدد می‌خواهیم و هدایت می‌طلبیم و او را سپاس می‌گزاریم و اگر قدر و لیاقت این را داشته باشیم با او

مُؤانست کرده، دل با خدا مأنوس می‌کنیم. این نکته لطیف باید همواره مورد ترجمه ما باشد. من معمولاً مطالبی را که در عموم صحبت‌هایم عرض می‌کنم، همیشه عبارت است از آن چیزی که خود در انجام واجبات یا کنار گذاردن محترمات یا عمل به مستحبات فهمیده‌ام. من از پیش کشیدن قرآن کریم و پیغمبر و خاندان پیغمبر در شباهی قدر و شباهی احیاء اینظرور می‌فهمم که ما می‌خواهیم با قرآن و با معلمان قرآن تجدید عهد کنیم و تصمیم بگیریم به قرآن و به معلمان قرآن یعنی پیغمبر و خاندانش نزدیکتر شویم و بهتر بفهمیم آنها چه گفته‌اند و بهتر عمل کنیم.

روزهای آخر زندگی حضرت علی(ع)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، والصلوة والسلام على جمیع
أنبياء و المرسلين سیما عبده و رسوله و أمین وحیه
خاتم النبیین محمد و آلہ اجمعین و علی الائمة
الطاھرین و السلام علینا و علی عباد الصالھین.

طبق قراری که در برنامه این شبها داشتیم، درباره سالهای آخر
زندگی علی علیه السلام مطالعی عرض می‌کنم و قبل از هر
چیز به همه برادران و خواهران که از کردکی تا بزرگی در دل
نسبت به علی(ع) و خاندان علی مهر خالص دارند و اخلاص

می ورزند شهادت مولای متقیان علی(ع) را تعزیت می گریم. شخصیت بارز علی(ع) از جمله شخصیتهای استثنایی تاریخی است که اگر بگوییم از وصف بی نیاز است، مبالغه نکرده ایم. درباره کمتر شخصیت بزرگ عالم بشریت به اندازه علی(ع) کتاب نوشته شده است. نه تنها کتابهایی که شیعه و دانشمندان شیعی نوشته اند، [بلکه] کتابهایی که دیگران نیز نوشته اند. مطالبی که دیگران نوشته اند. باز نه تنها کتابها و مطالبی که برادران اهل سنت، برادران مسلمان ما، نوشته اند چون بیشتر آنها هم نسبت به علی مهر می ورزند. بیشتر آنها هم دوستدار علی(ع) هستند. بسیاری از آنها در نوشته هایشان مطالبی دارند که اگر از روی مأخذ و کتاب در یک محفل آماده ای که ساعت ها بتوانیم با هم مأموریت باشیم، بخواهیم، شاید عده ای از آقایان تعجب کنند که مگر دانشمندان اهل سنت هم درباره علی(ع) چنین مطالبی دارند. بله، بیشتر آنها نسبت به علی مهری خاص دارند. مهری قابل توجه دارند. بلکه نویسنده گان و دانشمندان غیر مسلمان هم چون علی در سیماهی تاریخ به صورتی جلوه کرده که هر کس عاشق انسانیت و صفاتی ملکوتی یک انسان درست بار آمده، هر کس شیفته دیدن و مشاهده کردن یک انسان درخششته و یک روح تابناک هست، نخستین آینه ای را که در آن آینه می توانند چنین سیماهی را باید

و بینند، با نام علی جستجو می‌کند. در میان نویسنده‌گان غیر مسلمانی که درباره شخصیت مولای متینان کتاب نوشته‌اند، یک نویسنده مسیحی لبنانی که در این ده و پانزده سال اخیر قلم به دست گرفته و درباره علی کتاب می‌نویسد و موقتیت بسیار جالبی کسب کرده، این نویسنده جورج جورداق است. اول بار یک کتابی یک جلدی درباره علی(ع) نوشته و این کتاب آنقدر مورد پسند و مورد قبول همه قرار گرفت، که به زودی چاپهای مکرری از آن به عمل آمد و مکرر چاپ شد و بعد که چنین استقبالی شایان از اثر خودش دید تصمیم گرفت کتاب یک جلدی را تفصیل دهد، شرح کند، و اکنون پنج جلد کتاب مفصل درباره علی(ع) نوشته که هر کدام از آنها علی(ع) را در یک سیما و در یک هیئت و در یک شکل خاصی به خوبی نشان می‌دهد. این کتاب به همان صورت یک جلدیش به فارسی ترجمه شد و چاپ شده ولی هنوز نشانده‌ام به صورت پنج جلدی ترجمه آن چاپ شده باشد. و ای کاش که به همان صورت مفصل پنج جلدی به فارسی ترجمه و چاپ می‌شد تا همه فارسی‌زبانها هم بتوانند از آن استفاده کنند. به همین جهت من در بحث بسیار نشرده امشب فقط سالهای آخر زندگی علی(ع) را آن هم برای تجزیه و تحلیل یک نکته خاص، موضع قرار دادم. این را هم عرض کنم که من در همان اوایل

ورودم در نخستین جلسه‌ای که به مناسبت جشن بزرگ
غدیر خم با حضور آقایان تشکیل شد و نخستین بار بود که با
عده بیشتری از دوستان روپرتو می‌شدم و سخن می‌گفتم،
عرض کردم که چقدر مایلم در جلسات مذهبی که تشکیل
می‌شود، از دوستان و علاقمندان، کسانی آماده شوند و در
ایراد بحثها و سخنرانی‌ها شرکت کنند. مخصوصاً من همیشه
دوستان جوان تحصیل کرده‌امان را به این کار تشویق
می‌کرده‌ام؛ برای اینکه این خود کمال و ارزش و فضیلتی
است که آدمی بتواند عقیده و ایده و اصول دینی و تعالیم
آسمانی مذهبی خودش را در یک محفلی تقریر کند و
بگوید؛ و بودن افرادی که می‌توانند بحث‌های بهره‌آور و
بهره‌مند کننده دینی داشته باشند، در هر نقطه‌ای، عاملی است
که در این موقعیت‌ها و مناسبتهای مذهبی بشود جلسات
مذهبی تشکیل داد. و چون نمی‌توانیم ما متظر باشیم که همه
جا یک عالم دینی و یک سخنگوی دینی ورزیده و بار آمده
برای این کار داشته باشیم، پس چه بهتر که در میان برادران و
خواهران مسلمان ما کسانی باشند که بتوانند در موقع مناسب
از عهده این کار برآیند. و امیدوار هستم که باز هم دوستانی
داشته باشیم که در محافل، ولرو کوتاه به هر صورت که
می‌توانند بحث‌های ممّع دینی داشته باشند. درباره سالهای
زندگی علی(ع) و به طور کلی در دوران زندگی علی(ع) چند

۳۳

دوره ممتاز و جرد دارد. یکی سالهای میان تولد علی تا نهضت پیغمبر و ظهر اسلام؛ تقریباً علی (ع) ده ساله بوده است که پیغمبر اسلام معرفت شد. یعنی بیشتر مورخان سال تولد علی را سال سی‌ام عام الفیل می‌نویسند. یعنی علی سی سال از پیغمبر کرچکتر بود. ابوطالب پدر علی و عمری پیغمبر مردی بسیار جلیل و شریف و بزرگوار، بسیار محترم، خیلی محترم بود. تاریخ اسلام - وقتی من تاریخ اسلام می‌گویم یعنی تاریخی که مورخان بزرگ اسلام نوشته‌اند و اغلب آنها هم اهل سنت هستند - تاریخ اسلام از شخصیت ابوطالب بدراستی به جلالت و عظمت، زیاد یاد می‌کند. ابوطالب که بعد از عبدالملک، بزرگ خاندان بنی هاشم و به یک معنا بزرگ قریش بود، از نظر مالی چندان ثروتمند نبود و از نظر عائله، عائله سنگینی داشت. سالی در مکه قحطی و گرانی پیش آمد. پیغمبر و عباس، عمومی پیغمبر و برادر کوچک ابوطالب، با هم مشورت کردند و گفتند ای کاش ما می‌توانستیم در این وضع بد و نامطلوب و گرانی باری از روی دوش ابوطالب برداریم. با هم شور کردند که چه کار می‌شود کرد و چه جور می‌توانیم به ابوطالب کمک کنیم. بالاخره فکر آنها به اینجا رسید که دو تن از فرزندان ابوطالب را کفالت کنند. عباس یکی از آنها را به خانه خودش و پیغمبر نیز یکی دیگر از آنها را به خانه خودش ببرد. با ابوطالب

صحبت کردند. ابوطالب به آنها گفت عقیل که کارگردان کار من است را برای من بگذارید و از بچه‌های دیگر هر کدام را که می‌خواهید، انتخاب کنید. پیغمبر علی را انتخاب کرد. علی کوکی خردسال بود که از خانه پدرش ابوطالب، به خانه محمد آمد. این است که علی در دامان پیغمبر اسلام بزرگ شد. سالهای کودکی علی(ع) قبل از بعثت، یعنی ده سال اول زندگی، شاخص ترین و بر جسته‌ترین واقعه‌اش انتقال از خانه ابوطالب به خانه پیغمبر است. بعد از اسلام در همان روزهای نخستین بعثت پیغمبر، به اتفاق مورخین، نخستین فردی که به پیغمبر ایمان آورد خدیجه می‌باشد، ولی نخستین مردی که به پیغمبر ایمان آورد علی(ع) است. این هم به قول بیشتر مورخان. و اگر به یک نکته توجه کنیم که علی در آن سن بالغ نبوده، بنابراین کسانی که اول مرد مسلمان را افراد دیگر از قبیل زید بن حارثه یا ابوبکر یا دیگران نام بردند، نظرشان به افراد بالغ بوده و می‌تران گفت تقریباً این مسأله در تاریخ اسلام که علی بعد از خدیجه اول من آمن می‌باشد، روشن است. ولی ایمان به پیغمبر در زندگی علی وضع خاصی دارد. چون در زندگی علی در سن ده سالگی، ایمان به پیغمبر یعنی یک نقطه عطف؛ یک نقطه تحول عمیق. علی کوکی ده ساله که از این سن، مبارزه با شرک و جهل و ستم و بیداد را شروع می‌کند و

این مبارزه را با رنگهای مختلف تا لحظه شهادت ادامه می‌دهد. در حالی که در زندگی بقیه کسانی که مسلمان شدند، در زندگی هم، اینجور نبود. البته مسلمانان عموماً مبارز بودند، عموماً به راه پیغمبر آمدند و لی رنگ خاص مبارزات علی در تاریخ اسلام اختصاصی است. مدت مبارزات علی در تاریخ اسلام همیشگی است. یعنی علی از سال اول بعثت تا لحظه شهادت، روز بدون مبارزه نداشته است. از اینجا زود بگذریم. مرحله دوم، از بعثت تا وفات پیغمبر است. من همه را یک مرحله می‌کنم. در حالی که در این مرحله هر قدمی و هر وجی از آن باید یک مرحله خاص شمرده شود و شرح و تفصیل خاصی دارد. مرحله سوم از وفات پیغمبر تا روی کار آمدن عثمان است. پیغمبر اکرم در سال یازدهم هجرت رحلت فرمود. دو سال و تقریباً چهار ماه ابوبکر خلیفه بود و پیشوای مسلمین شد. در حدود ده سال و چند ماه هم عمر پیشوای خلیفه بود و حکمرت را در دست داشت. در این مدت تقریباً سیزده سال که میان رحلت پیغمبر و روی کار آمدن عثمان است، علی یک دوران خاصی از زندگی را گذرانده و این دوران از نظر من یکی از قابل مطالعه‌ترین دوره‌های حیات امیرالمؤمنین علی(ع) است. نکات آموزنش بسیار دارد. بسیار زیاد، خیلی خیلی زیاد. در این دوره سوم شاخص زندگی علی این است که

وی با آن که احساس می‌کند برای اداره امور مسلمین
لیاقت‌های اختصاصی دارد، در عین حال احساس می‌کند
قدرت‌های متمن‌کر، گاه‌گاه و لاقل ندانسته از مسیر پیغمبر
اسلام کنار می‌روند. ولی اولاً: با خلوص و صفا، ثانیاً: با
صراحة لهجه ثالثاً: با اظهار همکاری صمیمانه و عمل
همکاری صمیمانه با مصالح مسلمین، فدایکاری وصفناپذیر
از خود نشان می‌دهد. مرحله چهارم از زندگی علی
علیه السلام در دوره زمامداری عثمان است. شاید بتوانم
عرض کنم، صرف‌نظر از بعضی از ناراحتی‌های اختصاصی
دوران خلافت خود حضرت و زمامداری آن حضرت که
بدراستی ناراحتی‌های عمیقی داشت، ناراحتی‌هایی که علی
در دوران زمامداری عثمان کشید بسیار قابل ترجمه هست؛
برای اینکه عثمان از آن لحظه‌ای که روی کار آمد باز
دست‌بندی بنی امیه روی کار آمد و تا لحظه‌ای که عثمان در
مدینه کشته شد با دست‌بندی بنی امیه کشته شد و در تمام این
مدت دشمنان علی همه چیز را به نام علی می‌شناختند و به
نام علی معرفی می‌کردند و به نام علی جا می‌زدند. من چون
از این دوره هم می‌خواهم زود بگذرم فقط یک تکه کوچک
نقل می‌کنم. این اثری یک مورخ سنی است و از مورخان
معروف تاریخ اسلام است و تا حدی در تاریخ اسلام محقق
است. کتاب تاریخی معروف‌ش به‌نام کامل کتابی

است تا حدودی فشرده، در عین حال در شش جلد بزرگ،
 شش مجلد بزرگ یا دوازده کتاب. این اثیر در تاریخ کامل
 می‌گردید؛ در روزهایی که مخالفان عثمان از هر سمت بدسوی
 مدینه رو آورده بودند و همه می‌گفتند عثمان وضعی دارد که
 عمل اول، فرمانداران او، کارگزاران او، کارمندان حکومت
 عثمان در هم‌جا ظلم و ستم می‌کنند، یا عثمان از این
 ستمگری عمالش آگاه است یا نآگاه؛ اگر آگاه است، لیاقت
 این سمت را ندارد، چون مرد ستمگر حق ندارد بر صندلی
 زمامداری امت اسلام تکیه زند. بر صندلی جانشینی پیغمبر
 اکرم(ص) نشیند. یا نآگاه است، مردی که تا این اندازه
 بی‌لیاقت باشد که در زیر گوش او به حقوق امت اسلام
 تجاوز می‌شود، به دلیل بی‌عرضگی و بی‌لیاقتی حق این مقام
 را ندارد. حرفي منطقی برد. به این دلیل دسته‌های مهاجم،
 دسته‌های شکایت‌کننده و دسته‌های طغیان‌گر، مخصوصاً از
 سه ناحیه معروف مصر و بصره و کوفه حرکت کردند و به
 مدینه آمدند و گفتند حالا که نمی‌توانیم از راه فرستادن نامه
 و فرستادن پیغام، این پیرمرد را از این خواب گران ییدار
 کنیم ما بتصورت دسته‌جمعی حرکت می‌کنیم و به مدینه
 می‌آییم تا او ببیند که وضع چقدر بد شده که انبوه زیادی از
 مردم کسب و کار و خانه و کاشانه‌اشان را رها کرده‌اند و از
 بصره به مدینه آمده‌اند. لابد یک خبری است.

اقلأً آمدن ما، او را از این خوابی که فقط در اثر تملق و چاپلوسی مروان حکم‌ها و سعید بن عاص‌ها، غارتگران چاپلوس بنی امیه، بر پیرمردی چون عثمان عارض شده، بیدار کند. این‌ها به مدینه آمدند به عنوان اینکه قافله عمره است و می‌خواهد برای عمره و زیارت خانه خدا بیاید. حرکت کردند که مباداً عمال عثمان مانع حرکت آنها بشوند. آمدند در سه نقطه اطراف مدینه اتراق کردند. بعد برای عثمان پیغام فرستادند و گفتند بدء ما آمده‌ایم و به این منظور آمده‌ایم؛ تکلیف ما چیست؟ به مدینه بیاییم یا از همین‌جا مطلب حل است؟ تقریباً، حداقل سه نوبت با کوشش علی‌علیه‌السلام این مهاجمین از مدینه با نصیحت و اندرز علی و با پیمان و تعهد عثمان که دیگر بیدار شدم، دیگر تجاوز نمی‌کنم، دیگر نمی‌گذارم عمال من به حقوق مردم تجاوز کنم، دیگر در بلاد و سرزمینهای دور اسلامی کسی به حق مسلمانی تجاوز نمی‌کنم، سه نوبت عثمان آمد آشکارا در حضور مردم این تعهد را کرد و از شخص خاص علی(ع) استمداد کرد، علی رفت به دلیل اینکه مورد احترام و قبول عموم بود، نصیحت کرد، مهاجمین برگشتند ولی باز وقتی عثمان کشته شد دستگاه تبلیغات معاویه چنین وانمود کرد که علی سبب کشته شدن عثمان شد. یکی از لحظات حساس این گوشه از تاریخ اسلام

این است که در آخرین نوبتی که عثمان دست به دامان
علی شد و از علی خواهش کرد که برو اینها را نصیحت
کن که برگردند تا من خودم کارها را درست کنم؛ علی به
عثمان فرمود: تو مکرر تعهد کرده‌ای ولی باز هم تخلف
نموده‌ای، من این بار اگر رفتم و به اینها گفتم که بروید و
برگشته‌ند و باز تو نتوانستی روی قول خودت بایستی،
دیگر به خانه تو پا نمی‌نهم.

عثمان قبول کرد و گفت من از همین‌جا قول می‌دهم که
بدهم حض اینکه اینها رفتند مروان و سعید بن عاص و امثال اینها
را از خانمای بیرون کنم و دیگر چنین افرادی در حول و حوش
و اطراف من دیده نشوند و عمل ستمگر را هرجا که هستند،
معزول کنم و شخصاً به دعاوی و شکایات مردم برسم.

این را گفت و حضرت هم مهاجمین را نصیحت کرد
و آنها برگشته‌ند. آن روزها که مثل حالا وسیله مسافرتی
نیود. منزل به منزل می‌رفتند. دو منزل رفته بودند، دیدند
که یکی دو نفر از خراص و غلامان خاص عثمان سوار
اسبهای حکومتی هستند. و به سمت شهرستانها و بلاد
اینها می‌روند. مثلاً مصریها دیدند که آن سواران به سمت
مصر می‌روند. پس جلوی آنها را گرفتند و گفتند کجا
می‌روید؟ گفتند: ما به مصر می‌رویم. آنجا چه کار دارید؟
آنجا کاری داریم؛ کارهای شخصی داریم. آیا شما حامل
نامه‌ای یا چیزی هم هستید؟ ابداً ما هیچ نامه‌ای

نداریم. آنها به قدری بازجویی کردند تا اینکه حرف‌هایشان دو جور از آب درآمد. به آنها ظنین شدند و گفتند ما باید شما را کاوش کنیم. آنها را کاویدند. دو نامه به مهر عثمان که در خانه عثمان خطاب به دو تن مسئول درجه اول در مصر نوشته شده بود پیسا کردند که در این نامه‌ها سرشناسان نهضت به اسم و رسم به فرماندار مصر و فرمانده سپاه مصر معرفی شده بودند و نوشته شده بود، اینها به محض اینکه به مصر رسیدند فلانی را چقدر شلاق می‌زنید، سر فلانی را می‌تراشید و در شهر می‌گردانید، فلان شخص را به دار می‌زنید و ... این نامه‌ها را گرفتند و به مدینه آوردند و پیش علی(ع) بردن. عرض کردند آقا بفرمایید این است پیمانی که عثمان بسته است. حضرت کسی را نزد عثمان فرستاد. یکی از نزدیکان عثمان آمد. گفت این نامه‌ها را بیین؛ چه کسی اینها را نوشته است؟ گفت: والله هیچ گمان نمی‌کنم و خیلی بعيد به نظر می‌رسد که عثمان نوشته باشد. حضرت فرمود من نمی‌دانم، پای این نامه‌ها مهر عثمان خورده است. نامه‌ها را ببرید و رسیدگی کنید. نامه‌ها را پیش عثمان بردن. گریا بدخاطر همین مسأله عثمان به خانه علی آمد و گفت چون تو عهد کردی به خانه من نیایی، من به خانه تو آدم. حضرت فرمود این نامه‌ها چیست؟ عثمان جواب داد که والله من از اینها هیچ خبر ندارم. فرمود من تو را تهدید نمی‌کنم

اما گوش کن مردم چه می‌گویند. می‌گویند چگونه می‌شود زمامداری امت اسلام را به دست کسی داد که با مهر او و در خانه او چنین فرمانهای جابرانه و ستمگرانه‌ای می‌نریسند و به دست مأموران و پیکهای حکمرانی که بر اسبهای دولتی سوار هستند، می‌سپارند تا به دست فرماندارانش در نقاط دور دست برسانند. فکر کن این نامدها بدست نیامده بود، عمال تو با جان و حق مردم، چه می‌کردند. پس دیگر من به کار میان ملت و تو پا نمی‌گذارم خود دانی و مردم مردم دانند و تو. در عین حال وقتی علی(ع) شنید که خانه عثمان را محاصره کرده‌اند و از رسیدن آب و غذا به او جلوگیری می‌کنند، مخصوصاً از رساندن آب که باید از بیرون برسد — شرح بسیار مفصلی دارد که از سرگذشت‌های جالب و خواندنی تاریخ اسلام هست — وقتی حضرت دید و شنید که نمی‌گذارند آب به عثمان برسد و مهاجمین جلوگیری می‌نمایند، برآشفت و دو سه تن از صحابه بزرگ را مأموریت داد و فرمود بروید و هر وقت فهمیدید آب در خانه عثمان نیست شخصاً آب به خانه وی ببرید. حتی فرزند بزرگوارش حسن بن علی را مأمور کرد که در حفاظت و نگهبانی خانه عثمان مسئولیت تقریباً درجه اول را به عهده بگیرد. آن وقت ملاحظه کنید در این دوران علی(ع) از یک طرف با مسأله بزرگ عدالت اجتماعی در اسلام روپرور است.

آشکارا به حقوق مسلمانان تجاوز می‌شود. علی بزرگترین پاسدار حق و عدالت هست و نمی‌تواند آرام بنشیند. از طرف دیگر وضع طوریست که هر نوع حرکتی ممکن است به نتیجه‌ای منجر شود که آن نتیجه برای وحدت و یکپارچگی امت اسلام زیان‌بخش می‌باشد. حل این مشکل از دست پیشوای دانای بزرگی چون علی(ع) در این سالها ساخته نشد که نشد و علی در این سالها جز خون‌جگر خوردن و رنج بردن و احیاناً نصیحت‌های آشکار به عثمان، که خیلی هم نصیحت کرده و نامه‌های صریح با لحن نصیحت نوشته، پیامها فرستاده اما سودی نمی‌بخشید. عثمان پیرمردی بود که در موقعی که کشته شد حداقل سنتی که برای او نوشته‌اند ۸۲ سال می‌باشد و بعضی تا ۹۰ سال هم ذکر کرده‌اند. پیرمردی بود ضعیف، ناتران، سُست – البته هر پیرمردی هم سست عنصر نیست، عثمان جوان هم که بود سست عنصر بود – اصلاً مردی بود سست و عاطفی که لیاقت اداره امور امت را نداشت. درحالی که منطق علی(ع) این بود که فقط با عاطفه نمی‌توان جامعه را اداره کرد. من در این باره یک خطبه کرتاه، یک نامه کرتاه از حضرت خواهم خواند. به هر حال این هم دوران چهارم از دوره‌های زندگی علی(ع).

دوره پنجم از دوره‌های زندگی علی، چهار سال و چند ماه

یا تقریباً زمامداری پنج ساله آن حضرت می‌باشد که این دوران هم دورانی پر ماجراست. دورانی عجیب و دورانی پر رنج برای علی می‌باشد. آنقدر علی بعد از وفات پیغمبر تا لحظه شهادت رنج بردۀ که بسیاری از مورخان نقل می‌کنند که وقتی شمشیر بر فرق وی فرود آمد، فرمود: «فُزْتُ وَ رَبَّ الْكَعْبَةِ». قسم به خدای کعبه راحت شدم.» باید انسان، علی(ع) را با آن همه کمال و فضیلت، عاطفه، حق دوستی، عدالت دوستی، علم دوستی، شجاعت، قدرت اراده، صراحت لهجه و با تمام این صفات مجسم کند و ببیند این مرد چقدر باید خون جگر بخورد که سالها به حکم مصلحت لازم‌الرعایه حفظ یکپارچگی امت اسلام، دم نزند. خیلی ناراحتی دارد و علی این کار را کرد. در این سالهای آخر زندگی، علی(ع) با یک جریانی روبرو می‌شود که در سالهای قبل تقریباً وجود نداشت و آن این است که یک ماه بعد از آن که در مدینه مسلمانان علی(ع) را به خلافت و زمامداری امت انتخاب کردند و با آن حضرت بیعت کردند، جاسوسان معاویه با تمام قدرت شروع به فعالیت کردند. مواجهه علی با یک دستگاه تقریباً متسلک و مکار، افسونگر، بی‌مبالغ و بی‌اعتقاد به هیچ چیز جز حفظ خودش. این حادثه در واقع در تاریخ زندگی علی(ع) از این سالهای نخستین دوره پنجم شروع می‌شد.

چون علی تا قبل از این با ابربکری یا با عمری مواجه بود یا با همان عثمان مراجده برد که لاقل شخصاً در انتظار عموم می خواهد موازین اسلام را رعایت کند ولی غرضه تدارد. ولی معاویه مردی بود که آشکارا تبع بر روی اسلام کشید و در نامه های ثبت شده در نهج البلاغه حدود چهارده نامه از علی(ع) به معاویه را مشاهده می کنیم که از بررسی آنها معلوم می شود که معاویه چگونه بی باکانه، گستاخانه و با کمال جسارت و گستاخی و حتی با قانون شکنی و مرزشکنی کار را شروع کرد. این مسأله به سالهای آخر زندگی علی(ع) یعنی به دوران پنجم اختصاص دارد، به طوری که این خصوصیت و این خاصیت در دوران پنجم زندگی علی(ع)، حالتی رنج آور و جانکاه به زندگی او داده برد و این ناراحتی ها را در خطبه های فراوان امام — زیرا بیشتر این خطبه ها متعلق به این چند سال هست — می تران احساس کرد. با تمام این احوال و با تمام این رنجها و مشقتها، مولای متینان امیر المؤمنان علی(ع) در همین چند سال آثاری جاودان از خودش به یادگار گذاشت که اکثر کتبی که درباره علی — صرف نظر از کتابهایی که مربوط به حدیث غدیر و خلافت علی و آثاری که در شرح حال علی نوشته شده — بیشتر روی همین چند سال تکیه دارد. برای این که یک نمونه کوتاه از منطق امیرالمؤمنین در حکمت و

زمامداری امت را ملاحظه بفرمایید، من این نامه چند

سطری را از علی(ع) برایتان می‌خوانم:

وَ مِنْ كِتَابِ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى يَعْصِيْ عَمَالَهُ، أَمَّا يَعْدُ فَأَكَّ
مَنْ اسْتَطَهُرَ بِهِ عَلَى إِقَامَةِ الدِّينِ وَ اقْعَدَ بِهِ نَحْوَةَ الْأَشْيَاءِ، وَ
أَسْدُّ بِهِ لَهَّةَ النَّفَرِ الْمَخْوَفِ، فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ عَلَى مَا هَمَكَ، وَ
اخْلُطِ الشَّدَّةَ بِضُفْتَ مِنَ الْلَّيْنِ، وَارْفُقْ مَا كَانَ الرَّفْقُ أَرْفَقُ، وَ
اعْتَرِمْ بِالشَّدَّةِ حِينَ لَا تُغْنِي عَنْكَ إِلَّا الشَّدَّةُ، وَ اخْفُضْ لِلرَّ
عِيَةِ جَنَاحَكَ، وَإِسْطُوْ لَهُمْ وِجْهَكَ، وَالنِّلَّهُمْ جَانِبَكَ، وَآسِ
بِنَهُمْ فِي الْلَّهُوَةِ وَأَنْظُرْهُمْ، وَالاِشْارَةِ وَالتَّحْيِيَةِ، حَتَّى لَا يَطْمَعَ
الْعَظَمَاءُ فِي حَيْفَكَ، وَلَا يَسْأَلُ الضَّعْفَاءُ مِنْ عَذَّبَكَ، وَالسَّلَامُ
این یک فرمان است که علی(ع) به یکی از
فرماندارانش می‌نویسد. می‌نویسد: «ای فرماندار آگاه
باش تو کسی هستی که من می‌خواهم برای اجرای
قوانین اسلام از تو کمک بگیرم. تو کسی هستی که
من می‌خواهم بدوسیله ترویینی گناهکاران و
تجاوزگران را به خاک بمالم. تو کسی هستی که من
می‌خواهم به کمک تو مرزهای حق و مرزهای
سرزمین اسلام را نگهداری کنم. بنابراین از خدا در
آن وظیفه مهمی که پیش پای توست یا بر دوش تو
گذاشته شده، کمک بخراه. و بدان که در زمامداری و
اداره امور امت، باید در جای خود نرم باشی و در
جای خود سخت‌گیر. نه با نرمش فقط

می‌توانی مردم را اداره کنی نه باشد و غلطت و سختی. فقط هر جا می‌بینی نرمش صحیح‌تر است نرمش داشته باش و هر جا می‌بینی جزو سختی و شدت و سختگیری چاره‌ای نیست، قدرت نشان بده؛ اما با این حال آگاه باش بالهایت را برای رعیت و برای افراد امت و توده مردم روی زمین گسترده کن. باید تو در برابر توده مردم خفظ جناح کنی. سیما و صورت را در برابر توده مردم گشاده دار. باید با رویی گشاده با مردم روپرتو شوی. همیشه با نرمش و با آرامش با مردم رفتار کن به طوری که آنها همیشه رویشان باز باشد و بتراوند پیش تو بیایند. میان همه مردم حتی از نظر طرز نگاه کردن یکسان عمل کن. با مردم که رویدرو می‌شوی به همه یکجور نگاه کن؛ حتی در طرز سلام گفتن و خوش آمد گفتن، حتی در طرز اشاره کردن، تا بزرگان و کسانی که مقام اجتماعی دارند در تو طمع نبرند که می‌شود به اتکاء مقام خاص اجتماعیشان تو را به انحراف از حق بکشانند و ناتوانان از عدالت تو نامید نشوند. والسلام.»

این یک فرمان خداست. از این جمله‌ها در فرمان‌های علی(ع) نسبت به زمامدارانش بسیار است. فرمانی نیست که ما باز بکنیم و از این جمله‌ها نیینیم. و علی نه فقط می‌گفت بلکه قبل از همه عمل می‌کرد. علی زمامداریست که به آنچه

۴۷

می‌گرید قبل از همه عمل می‌کند. لباس علی، زندگی علی،
برخورد علی، همه یک پارچه سادگی است. در سخنی که
یک شب دیگر در جلسه شبهای جمعه در منزل عرض
کردم و آن کلام علی را خواندم که علی در سخنی به برادر
سه‌لین زیاد می‌گوید که شنیده‌ام تو خانه و زندگی‌ات را
رها کرده‌ای و دنبال کارت رفته‌ای. این چه کاریست که تو
کرده‌ای؟ تو خیال کردی خدا نعمتهاibi را که بر تو حلال
کرده، حالا حیفش می‌آید که تو از آنها استفاده بکنی؟ برو
سر خانه و زندگی‌ات و از نعمتهاibi خدا استفاده کن. این
تارک دنیا بودن در اسلام نیست. عرض کرد که آقا تر
خودت نمونه ترک دنیا هستی. غذایی که تو می‌خوری ما
از دهانمان هم پایین نمی‌رود؛ لباسهایی که تو می‌پوشی
آنقدر خشن است که ما اگر بخواهیم وانمود کنیم که
محاج هستیم، باز نمی‌توانیم پیروشیم. حضرت فرمود: وای
بر تو که اشتباه کردی. من امیر مؤمنان هستم «ان الله فرضَ
علی الائمه العدل» و خدا واجب کرده است بر زمامداران
عادل که زندگی‌شان با زندگی ناتوانترین مردم یکسان باشد
تا مردم ناتوان از فشار اقتصادی که می‌بینند به راههای کفر
و انحراف کشیده نشونند. حساب من از تو جداست. پس
علی قبل از همه کس به این قوانین در زمامداری خود
عمل کرده است. در سالهای آخر زندگی علی(ع)

حوادثی پیش آمد که یکی از آن حوادث جنگ صفين است. باید عرض کنم نهضت خوارج تا آنجایی که الان حافظه من یاری می‌کند، مربوط به قبل از زمامداری علی(ع) است. یعنی اصلاً قبل از زمامداری علی(ع) فکر خارجی بودن و خروج و تر خوارج که یک تز خاص اجتماعی است ظهرور کرده بود که ریشه‌های عمیقی هم داشت. اجازه بدھید به علت این که مراسم دعایی هم داریم، خیلی وارد این مطلب نشوم بنابراین نهضت خوارج را مباداً کسی خیال کند از جنگ صفين شروع شد. خوارج مردمی بودند با تز خاص معین که حتی قبل از روی کار آمدن علی(ع) در گوش و کنار بلاد اسلامی حرکتها و جنبشها کوچکی داشتند و حتی آمدن به مدینه و کشتن عثمان هم تا حدی ریشه در فکر خارجی داشت. ولی در جنگ صفين بعد از آن که نزدیک بود سپاه علی بر سپاه شام و معاویه پیروز بشود، معاویه به اشاره عمر و عاصی به لشکرخش فرمان داد تا قرآن‌ها را بالای نیزه کنند و بگویند ما مسلمانیم و شما هم مسلمان، برادرکشی یعنی چه؟ و با اینکه علی(ع) ابتدا تأکید کرد که فریب نخورید، گول نخورید، این قرآن بالای نیزه کردن افسون است، مکر است، حیله است و دکان تزویر است، گوش نکردند و همان‌ها که در لشکر علی سمت‌های مهم داشتند به علی اصرار کردند که باید واقعاً با اینها از در صلح در

بیاییم. وقتی علی دید دیگر لشکرش آماده جنگ نیست و بالاخره حریف توانسته است از این راه در تاکتیک جنگی پیروز شود، فرمود بسیار خوب، حالا می‌گویند چه کار کنیم؟ گفتند: می‌آییم دو نفر حکم معین می‌کنیم. وقتی علی قبول کرد که دو نفر حکم معین بشود و تعیین کند که حکمرت و زمامداری امت اسلام باید در دست چه کسی باشد، یک عده که بعضی از آنها، همان‌هایی بودند که با ادامه جنگ مخالفت می‌کردند، برآشتفتند که لا حکم الا الله. یعنی چه دو نفر بیایند حکمرت کنند؟ حق با چه کسی است یعنی چه؟ حق همانی است که خدا گفته است. این هم به ظاهر حرفی پسندیده برد. حکم، حکم خداست. خیلی به نظر پسندیده می‌آید. حضرت فرمود: گول این مردم را نخورید. اینها جامل هستند. حکم، حکم خداست، یک مطلب است و حکمرت حکمرت خداست، مطلبی دیگر. ما که الان در مسأله حکم نیستیم، ما در مسأله حکمرت هستیم. اینها که می‌گویند حکم حکم خداست، یعنی خدا باید در بین مردم و حکمرت کند؟ نعوذ بالله! ما که به چنین خدایی معتقد نیستیم. مسأله، مسأله حکمرت است؛ نه مسأله حکم. ما می‌خواهیم بینیم حکمرت امت باید از آن چه کسی باشد. بنابراین، این حرف حرفی است که ظاهری آراسته اما باطنی نaarاسته و آلوده دارد. ولی آنها گوش نکردند. یک

عده همانجا از سپاه علی کاره گرفتند. این عده کم کم زیاد شدند تا به تدریج به صورت خطیری برای حکومت اسلام خودنمایی کردند. علی(ع) کراراً برای آنها پیغام فرستاد و آنها را بسیار نصیحت کرد. این دوران و نصایح علی(ع) به خوارج بسیار جالب و خواندنی است. نصایح علی کارساز نبود و خوارج زیر بار نرفتند، تا کار بدجایی رسید که حضرت عده‌ای را مأمور جنگ با آنها کرد و در نهروان جنگ درگرفت و در این جنگ تقریباً چهار هزار نفر از خوارج یکجا کشته شدند. به دنباله این جنگ خوارج دیگر تجمع مسلح و لشکر مسلحی نداشتند و به صورت یک خطیر علی‌ی دربرابر حکومت علی(ع) به چشم نمی‌خوردند. اما افرادی از آنها چنان با کینه‌توزی، و چنان با حقد و خشم و عصبانیت بردنده که تصمیم گرفتند به هر صورت که شده است فکر خوارج را به مرحله اجرا در یاورند. از جمله سه تن از آنها در مکه، در مسجدالحرام دور هم جمع شدند. در یک گوشه خلوت که هیچ کس نباشد، نشستند و آرام آرام صحبت کردند. یکی از آنها گفت: می‌بینید وضع امت اسلام به چه صورت درآمده است؟ امت یک پارچه اسلام که متشكل شده برد چگونه در اثر جنگ‌های داخلی متشتت شده است؟ گفتند: بلد، ولی چه کار می‌توان کرد؟ یکی دیگر گفت: خوب، همه این بلاها و آتش‌ها زیر سر این زمامدارها و

بزرگترهast. دیگری گفت: پس دیگر کاری ندارد و راه علاج خیلی آسان است. باید کلک این بزرگترها و زمامدارها را بکنیم. آنگاه مطلب تمام می‌شود. گفتند: فکر خوبی است، اما چه کسی این کار را بکند؟ به اتفاق گفتند خود ما چنین کنیم. سپس افزودند که هم اکثرن سه نفر در سرزمین اسلام هستند که افراد درجه اول محسوب می‌شوند. این سه نفر عبارتند از: علی، معاویه و عمرو عاص. اگر ما این سه نفر را از میان برداریم، مردم از شر جنگهای داخلی نجات پیدا کرده، خلاص می‌شوند. گفتند فکر پسندیده‌ای است. پس کارها را تقسیم نماییم. ابن ملجم کشن علی(ع) را بر عهده گرفت و دو نفر دیگر نیز هر کدام مسئولیت کشن معاویه و عمرو عاص را قبول کردند. سپس گفتند باید هم قسم بشویم که این کار را انجام بدیم. قسم خوردنده که هر یک به سراغ یکی از این سه زمامدار ببرود و او را ترور کند. و تصمیم گرفتند این کار در یک تاریخ معین انجام گیرد. پس از مشورت‌هایی بر سر شب نوزدهم رمضان تراffic کردند و سپس حرکت کردند. ابن ملجم به سمت کوفه حرکت کرد. آن یکی به سمت دمشق و شام حرکت کرد. و نفر سوم به سمت مصر حرکت کرد. قبل اعرض کنم که آن دو نفر دیگر، کارشان به جایی نرسید. شرحش هم برای بعد باشد. اما ابن ملجم وقتی به کوفه آمد مصمم‌تر شد. با

اینکه قرار بود آنها تصمیمسان را به احدي نگریند ولی ابن ملجم در کوفه از جایی می‌گذشت که با چند تن از خوارج برخورد کرد و دید اینها با خودش هم فکر هستند. در عین حال چون قسم خورده بودند که این فکر را هیچ جا فاش نکنند به آنها چیزی نگفت، اما احساس کرد می‌تواند کمک‌هایی هم در کوفه برای این نقشه داشته باشد. باز در کوفه می‌گذشت که در جایی به زنی جوان و زیبا برخورد کرد که این زن جوان و زیبا پدر و دو تن دیگر از نزدیکانش را در جنگ خوارج از دست داده بود یعنی سه نفر از آنها کشته شده بودند و بسیار نسبت به علی(ع) کینه در دل داشت. ابن ملجم به محض این‌که با این زن جوان برخورد کرد، شیفته و دلبخته او شد. به هر وسیله‌ای بود عشق و علاقه خودش را به این زن جوان اظهار کرد و از او خواستگاری کرد آن زن گفت خواستگاری تو از من عیبی ندارد ولی مهر و کایین من بسیار سنتگین است. آیا تو می‌توانی آن را پیردازی؟ ابن ملجم گفت: آن چیست؟ گفت: چندهزار درهم و یک غلام و یک چیز سومی هم دارد. گفت: مسئله سوم چیست؟ گفت: خون علی است. به محض این‌که زن این حرف را زد برای نخستین بار ابن ملجم راز خودش را فاش کرد. گفت: پس به تو مژده بدhem که من اصلاً برای این کار به کوفه آمدهام زن ابن ملجم را بسیار تشویق کرد و گفت من

وسایل کار را برایت فراهم می‌کنم سپس افزود دو نفر کمک برایت می‌گمارم زیرا علی از نظر جنگی مردی فوق العاده است و همیشه همه جوانب خود را زیر نظر دارد و حتی کمتر کسی می‌تواند او را ترور کند. دو نفر را معین کرد و با آن دو نفر گفتگو کرد. آن دو نفر گفتند کار بسیار خوبی است. اما این کار، کار مشکلی است و از عهده ما ساخته نیست. گفت: من یک فکری به نظرم رسیده و آن این است که علی را در مسجد ترور کنیم. اگر علی را در مسجد و در تاریکی سحرگاه غافلگیر کنیم، این نقشه قابل اجراست. به‌هرحال سه نفری تصمیم گرفتند مسلحانه در مدخل مسجد کوفه از همان دری که معمولاً علی(ع) به مسجد می‌آمد، در کمین علی آمده باشند. سحرگاه هست. علی(ع) از خانه بیرون می‌آید. در اینجا حتی مورخین اهل سنت مطالب زیادی نقل می‌کنند. این که علی همان شب و حتی در آن ماه رمضان مکرّر و بیش از موضع دیگر از مرگ یاد می‌کرد. همچنین نقل می‌کنند که آن شب علی(ع) وقتی می‌خواست از خانه ام الکثوم یا زینب بیرون بیاید، چند پرنده در مقابلش پر زدنده و این مسأله معمولاً در عرف اعراب آن روز به صورت یک پیش‌بینی بد و حادثه‌ای شرّ تلقی می‌شد، اما علی آنها را به کناری زد و به سمت مسجد آمد. علی(ع) معمولاً تنها به مسجد می‌آمد. از در مسجد که وارد شد این سه

نفر با شمشیر به وجود مقدسش حمله کردند. شمشیر یکی از آنها به بالای در ورودی گرفت و کناری افتاد، اما این ملجم در کمین بود و توانست شمشیر را به هدف بزند و بر فرق مبارک علی(ع) آن را فرود بیاورد. علی در اینجا یک کلمه یا دو کلمه گفت و بعد فرمود که ضارب را دستگیر کنید. رفتند و ضارب را دستگیر کردند. یکی از آن دو نفر دیگر که شریک در این حادثه و واقعه بود، در همان جریان به دست یکی از دوستان علی کشته شد. دیگری فرار کرد، بعد کشته شد. زندگی علی(ع) از لحظه ضربت خوردن تا لحظه مرگ و رحلت باز هم زندگی بسیار آبرومندی است. چه خوب است ما که افتخار تشیع و دنباله‌روی علی و خاندان علی را داریم از یکی از این گوشه‌های زندگی او درس بگیریم. اجازه بدھید که من یکی از آثار ارزنده‌ای را که علی(ع) در یکی از لحظات این دو شبانه روز از خود به یادگار گذاشتند برای شما بخوانم. بعد از آن که علی(ع) ضربت خورد و حضرتش را به منزل آوردن و طبیب آورند و معلوم شد که شمشیر مسموم برده است و این زخم، زخمی است ترأم با مسمومیت و قابل علاج نیست دوستان علی دسته دسته به دیدار وی می‌آمدند. آنان از همان موقع، رنجیده، ناراحت، نگران، دارای غصه فراوان و مصیبت‌زده بودند. زلزله‌ای در کرفه هست. علی(ع) در این دو شبانه روز

مکرّر افراد را نصیحت کرد. خطاب به فرزندان و خاندانش دو، سه یا چهار خطابه کوتاه دارد که در نهج‌البلاغه جمع شده است - این که عرض می‌کنم دو، سه یا چهار زیرا تا آنجا که خاطرم می‌آید چهار خطبه هست اما به احتمال قوی دو خطبه بوده که به صورت‌های مختلف نقل شده است - یکی از آن دو، وصیت و سفارشی است که به شخص حسن و حسین می‌کند. سید رضی در نهج‌البلاغه این سفارش را این‌طور نقل می‌کند؛ فرمود: اوصیکُما بتقى الله، به شما سفارش می‌کنم که به راه تقدرا بروید، و ان لا تبغيا الدنيا و ان بعثكما، اگر دنيا به دنبال شما آمد، باز شما به دنبال دنيا نرويد. حیف از شما که دنیاطلب باشید. البته دنيا به همان معنایی که ما می‌گوییم. ولا تأسفا على شيء منها زُوی عنکما، اگر دیدید که در راه حفظ تقدرا، محرومیت دنیا بی دارید ناراحت نشود. و قولنا بالحق، همیشه برای خدا حرف بزنید. و اعملا للاجر، همیشه برای پاداش الهی کار بکنید.

و كرنا للفالٰم خصما و للمظلوم عونا، همیشه دشمن ظالم و ستمگر باشید و يار و ياور مظلوم و ستمدیده باشید. اوصیکما و جميع ولدی و اهلی و من بلغه كتابی بتقى الله، به شما، همه فرزنداتم، به همه خاندانم و به همه کسانی که این نامه به آنها می‌رسد - یعنی به همه ما - راه تقدرا و راه پرهیزگاری را سفارش

می‌کنم و نظم امرکم، کار زندگی و مخصوصاً کار زندگی اجتماعی و کارهای زمامداری و حکومتی را منظم کنید. وصلاح ذات بینکم، همیشه در میان خودتان اگر اختلاف و دو دستگی کوچکی پیش می‌آید، آن را زود اصلاح کنید. فانی سمعت جدکما صلی الله علیه و اله یقرو شنیدم جَدْ شَمَا پِيغَبْرْ مِي فَرَمَدْ: «صلاح ذات البين افضل من عامة الصلاة والصيام» عجیب است! یک آشتی کنان، یک حل اختلاف داخلی میان دو مسلمان یا دو دسته از مسلمان، از همه نماز و روزه‌ها برتر و با فضیلت‌تر است.

الله الله في الایتمام، به ياد خدا باشید درباره یتیمان. فلا تغبوا افواههم، کاری نکنید که آنها جرأت نکنند با شما حرف بزنند و لا یضيعوا بحضورتكم، در پیش روی شما کسی به یتیمی تجاوز نکند، بی‌اعتنایی نکند، حق یتیمی پیش روی شما از بین نرود.

والله الله في جيرانكم فانهم وصيّة و نبيكم، درباره همسایه‌ها به شما سفارش می‌کنم؛ مواظب باشید، درباره همسایگانتان به ياد خدا و فرمان خدا باشید. پیغمبر درباره آنها خیلی سفارش کرد. مازال یوصی بهم حتى ظنتا انه سیوره‌هم، این قدر سفارش همسایه‌ها را کرد که ما فکر کردیم در آینده نزدیک برای آنها مثل قرم و خویش سهم و ارثی قرار می‌دهد.

والله الله فی القرآن لا یسبقکم بالعمل به غيرکم، در مورد
قرآن، حق خدا را نگهدارید. مباداً دیگران پیش از شما به
قرآن عمل کنند.

والله الله فی الصلاة فانها عمود دینکم، در مورد نماز به
یاد خدا باشید که نماز ستون دین شاست.

والله الله فی بیت ربکم لا تخلوه مابقیتم، در مورد خانه
خدا، کعبه، به یاد خدا باشید؛ تا زنده‌اید خانه خدا را خالی
مگذارید. فانه ان ترک لم تناصررو، اگر حج خانه خدا
روزی تعطیل شد، دیگر مهلتی به شما داده نمی‌شود.

والله الله فی الجهاد باموالکم و انفسکم و السنتکم فی
سیبل اللہ، به مالتان، به جانتان و به زباتان حق خدا را در
جهاد در راه او رعایت کنید. و علیکم با التراصل و التباذل،
همواره با یکدیگر پیوند نزدیک داشته باشید. در حق
یکدیگر از بذل و بخشش و خرج کردن دریغ نکنید و
همدیگر را داشته باشید.

و ایاکم و التدابیر و التقاطع، نکند بدجای آن که دست
به دست هم بدهید و مشت در مشت هم باشید، به هم
پشت کنید و از یکدیگر ببرید و راه تکروی را در زندگی
امت اسلام باز کنید.

لا تتركوا الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر فيولى عليکم
شارکم ثم تدعون فلا يستجاب لكم، امر به معروف و نهى از

منکر و پاسداری دسته جمعی از قانون خدا و قانون
عدالت را رها نکنید که اگر رها کردید پست ترین و
بدترین مردم، زمامدار شما می‌شوند. آن وقت هرچه داد و
فریاد کنید آنچه البته بدجایی نرسد، فریاد شماست. جداً
من این تکه نهج البلاغه را هم شخصاً مکرر خوانده‌ام و هم
مکرر به این مناسبات‌ها می‌خوانم و هر بار که می‌خوانم
برایم تازه هست. ملاحظه کنید علی در چنین حالتی این
سفراش‌ها را به دو فرزندش می‌کند و بعد می‌فرماید:
یا بنی عبدالطلب لا الفینکم تخرضون المسلمين
خوضاً تقولون قتل امير المؤمنين الا لقتلنَ بي الا قاتلَ.
ای فرزندان عبدالطلب مبادا با مرگ من دسته‌بندی‌های
قرم و خریشی و تعصبهای فامیلی به میان بیاید، شمشیر
بکشید و در خون مسلمانها بیافتد و این و آن را بکشید و
بگریبد امیرالمؤمنین کشته شد، پس باید بهجای او هر کس
به دست ما می‌رسد کشته شود. اعلام می‌کنم بهجای من و
در عرض من فقط یک نفر را می‌توانید بکشید، آن هم قاتل
من. بعد به این اندازه سفارش اکتفا نکرد، فرمود: انتظروا اذا
انامت من ضربت هذه فاضربوه ضربه بضربه، حتى در طرز
کشتن او می‌فرماید: نگاه کنید اگر من در اثر این ضربت،
مردم، فقط با یک ضربت او را بکشید همان طور که من با
یک ضربت او کشته می‌شوم.

و لاتمثلوا بالرجل، مبادا او را قطعه قطعه کنید.
فانی سمعت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه و‌اله‌یقول: «ایاکم
و المثلة ولو بالكلب العقور»، من شنیدیم که پیغمبر فرمود:
از قطعه قطعه کردن مرده حتی در مورد سگ دیوانه
بپر هیزید.

سلام‌الله‌علیک یا امیر‌المؤمنین

سیمای پرهیزگاران*

من خطبة لة علیه السلام

[رُوِيَ أَنَّ صَاحِبَ الْأَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقَالُ لَهُ هَمَّامٌ كَانَ رَجُلًا عَابِدًا، فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صِفَتِي الْمُتَّقِيَنَ حَتَّىٰ كَانَ أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ فَتَتَّاَقَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ جَوَابِهِ ثُمَّ قَالَ: يَا هَمَّامُ أَتَقِ اللهُ وَأَخْسِنُ فَ«إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ أَتَقُوا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ»، فَلَمْ يَقْتَعْ هَمَّامٌ بِهَذَا التَّوْلُ حَتَّىٰ عَزَمَ عَلَيْهِ، فَحَمَدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ

* این خطبه که همان خطبه معروف همام می باشد، تحت عنوان «بهشتیان در کلام امیر مؤمنان(ع)»، توسط شهید آیت اللہ دکتر بهشتی ترجمه شده است.

وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ قَالَ: [أَمَا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ، آتَاهُمْ مِنْ مَعْصِيهِمْ، لَأَنَّهُ لَا يَتَشَرَّهُ مَعْصِيَةُ مَنْ عَصَنَاهُ وَلَا تَفْعَلُهُ طَاعَةُ مَنْ أَطَاعَهُ. فَقَسَمَ يَتَّهِمُمْ مَعَايِشَهُمْ، وَ وَضَعَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا مَوَاضِعَهُمْ: فَالْمُتَّهِمُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ. مُنْطَقُهُمُ الصَّوَابُ، وَ مَلْبِسُهُمُ الْإِقْسَادُ، وَ مَشَيْهُمُ التَّوَاضُعُ. غَضَّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وَ وَقَّسُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ. نُزِّلَتْ أَنفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَاتِنَةٍ نُزِّلَتْ فِي الرَّخَاءِ. وَ لَوْلَا أَجَلُ الدُّرْجَى كُتِبَ لَهُمْ لَمْ تَسْتَقِرْ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةً عَيْنَ شَوْقًا إِلَى التَّوَابِ، وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ. عَظِيمُ الْخَالِقُ فِي أَنفُسِهِمْ فَصَغَرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ، فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُتَعَمِّنُونَ، وَ هُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ. قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ، وَ شُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ. وَ أَجْسَادُهُمْ تَحْيَةٌ، وَ حَاجَاتُهُمْ خَحَقَةٌ، وَ أَنفُسُهُمْ عَقْيَةٌ. صَبَرُوا أَيَّامًا قَصِيرَةً أَغْقَبُهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً. تِجَارَةً مُرْبِحَةً يَسِّرُهَا لَهُمْ رِئَبُهُمْ. أَرَادُهُمُ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُوهَا. وَ أَسْرَهُمْ فَقَدُوا أَنفُسَهُمْ مِنْهَا. أَمَا الْأَيْلَلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُونَهُ تَرْتِيلًا. يُحْزِنُونَ بِهِ أَنفُسَهُمْ وَ يَسْتَهِنُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ. فَإِذَا مَرُوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَّنُوا إِلَيْها طَمْعًا، وَ تَلَعَّتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا، وَ ظَنُّوا أَنَّهَا نُصْبٌ أُغَيْرِهِمْ. وَ

اذا مرُوا بآيةٍ فيها تَخْوِيفٌ أضَغُوا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَظَلَّوْا أَنَّ
زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَشَهِيقَهَا فِي أَصْوَلِ آذَانِهِمْ فَهُمْ حَانُونَ عَلَى
أُوسَاطِهِمْ، مُقْتَرِشُونَ لِجَبَاهِهِمْ وَأَكْفَاهِهِمْ وَرَكَبِهِمْ وَأَطْرَافِ
أَقْدَاهِمْ، يَطْلَبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي فَكَاكِ رِقَابِهِمْ، وَأَمَا النَّهَارُ
فَحُلَمَاءُ عَلَمَاءُ، أَبْرَارُ أَتْقِياءُ. قَدْ بَرَأَهُمُ الْخَوْفُ بِرَبِّ الْقِدَاحِ يَنْتَرُ
إِلَيْهِمُ النَّاظِرُ فِي خَسِبِهِمْ مَرْضٌ وَمَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرْضٍ وَيَقُولُ قَدْ
خُولُطُوا.

وَلَقَدْ خَالَطُهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ. لَا يَرْضُونَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلُ. وَ
لَا يَسْتَكْثِرُونَ الْكَثِيرَ، فَهُمْ لَا نَفْسَهُمْ مُنْهَمُونَ، وَمِنْ أَعْمَالِهِمْ
مُشْفَقُونَ إِذَا زَكَّى أَحَدُهُمْ خَافَ مَمَّا يَقَالُ لَهُ فَيَقُولُ: «أَنَا أَغْلَمُ
بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي، وَرَسِّي أَعْلَمُ بِمَا مِنْ نَفْسِي. اللَّهُمْ لَا
تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ، وَاجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَظْهُونَ، وَاغْفِرْ لِي
مَا لَا يَعْلَمُونَ».

فَمِنْ عَلَمَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينِ، وَحَزْمًا فِي
لِينِ، وَإِيمَانًا فِي يَقِينِ، وَحِرْصًا فِي عِلْمِ، وَعِلْمًا فِي حَلْمِ، وَ
قَصْدًا فِي غَنِيٍّ، وَخُشُوعًا فِي عِبَادَةٍ، وَتَجْمَلًا فِي فَاقَةٍ، وَصَبَرًا
فِي شَدَّةٍ، وَطَلَبًا فِي حَلَالٍ وَنَشَاطًا فِي هُدَىٰ، وَتَحْرِجًا عَنْ
طَمَعٍ. يَفْعَلُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحةَ وَهُوَ عَلَى وَجَلٍّ. يُمْسِي وَهَمَّهُ
الشُّكْرُ، وَيُضْبِحُ وَهَمَّهُ الذِّكْرُ. يَبْيَتْ حَذْرًا وَيُضْبِحُ فَرِحًا. حَذْرًا
لِمَا حَذَرَ مِنَ الْفَقْلَةِ، وَفَرِحًا بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَالرَّحْمَةِ. إِنِّ

استصنتَعْبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا تَكْرُهُ لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِيمَا تُحِبُّ.
 قُرْةُ عَيْنِهِ فِيمَا لَا يَزُولُ، وَزَهَادَتْهُ فِيمَا لَا يَقْنِى. يَمْرِجُ الْحَلْمَ
 بِالْعِلْمِ، وَالْقَوْلَ بِالْعَمَلِ، تَرَاهُ قَرِيبًا أَمْلَهُ، قَلِيلًا ذَلَّهُ، خَاشِعًا قَلْبَهُ،
 قَانِعَةً نَفْسَهُ، مَنْزُورًا أَكْلَهُ، سَهْلًا أَمْرَهُ، حَرِيزًا دِينُهُ، مَيْتَةً شَهْوَتُهُ.
 مَكْظُومًا غَيْظَهُ، الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ، وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ.

إِنْ كَانَ فِي الْغَافِلِينَ كُتُبٌ فِي الْذَّاكِرِينَ. وَإِنْ كَانَ فِي
 الْذَّاكِرِينَ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ. يَقْعُدُ عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَيُعْطِي مَنْ
 حَرَمَهُ، وَيَصِلُّ مَنْ قَطَعَهُ، بَعِيدًا فُحْشَهُ، لَيْنًا قَوْلَهُ، غَابِيًّا مُنْكَرَهُ،
 حَاضِرًا مَعْرُوفَهُ، مُقْبِلاً حَيْرَهُ، مُدْبِراً شَرَهُ. فِي الزَّلَازِلِ وَقُوَّرِ، وَ
 فِي الْمَكَارِهِ صَبُورٌ، وَفِي الرَّخَاءِ شَكُورٌ. لَا يَحِيفُ عَلَى مَنْ
 يُبْغِضُ، وَلَا يَأْثِمُ فِيمَنْ يُحِبُّ. يَعْرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ أَنْ يُشَهِّدَ
 عَلَيْهِ، لَا يُضِيعُ مَا اسْتَحْفَظَ، وَلَا يُنْسِي مَا ذَكَرَ وَلَا يُنَاسِبُ
 بِالْأَلْقَابِ وَلَا يُضَارِّ بِالْجَارِ. وَلَا يَشْمَتُ بِالْمَصَائِبِ، وَلَا يَدْخُلُ
 فِي الْبَاطِلِ. وَلَا يَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ. إِنْ صَمَّتْ لَمْ يَفْمَهُ صَمَّتْهُ، وَ
 إِنْ ضَحَّكَ لَمْ يَغْلُ صَوْتَهُ، وَإِنْ يَغْنِي عَلَيْهِ صَبَرَ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ
 هُوَ الَّذِي يَنْتَقِمُ لَهُ، نَفْسَهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ، وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ.
 أَتَعْبَ نَفْسَهُ لِآخِرَتِهِ، وَأَرَاحَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ. بَعْدَهُ عَمَّنْ تَبَاعِدَ
 عَنْهُ زُهْدٌ وَنَزَاهَةٌ، وَدُنُوهُ مِنْ دَنَّا مِنْهُ لَسِينٌ وَرَحْمَةٌ. لَيْسَ
 تَبَاعِدُهُ بِكِبِيرٍ وَعَظِيمَةٍ، وَلَا دُنُوهُ بِمَكِيرٍ وَخَدِيعَةٍ.

[قال: فَصَعِقَ هَمَّامٌ صَعْقَةً كَانَتْ نَفْسُهُ فِيهَا. فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ] أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتَ أَخَافُهَا عَلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ: فَمَا بِالْكَيْمَانِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ: وَيَحْكُمُ إِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ وَقْتًا لَا يَغْدُوُهُ وَسَبَبًا لَا يَتَجَاوَزُهُ. فَمَهْلًا لَا تَعْذُّ لِمِثْلِهَا فَإِنَّمَا نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَى لِسَانِكَ.

[گریند یکی از همدمان امیر المؤمنین علی (ع)، به نام «همام» که فردی خداپرست بود، به ایشان گفت:

«ای امیر مؤمنان، خداترسان را برایم چنان توصیف کن، که گویی آنها را در برابر چشم خود می‌نگرم». علی (ع) در پذیرفتن خواهش او درنگ کرد و گفت: «همام، خداترس و نیکر کار باش، که خدا با خداترسان و نیکوکاران است». همام بدین سخن قناعت نکرده امیر مؤمنان را وادار نمود که در اینباره مفصل‌تر سخن بگوید.

علی (ع) حمد و ثنای الهی به جا آورد و بر پیامبر(ص) درود فرستاد و گفت:[۱]

خدای سبحان وقتی مردم را بیافرید از اطاعت آنان بی‌نیاز و از معصیت آنان ایمن بود، چون نه معصیت آن کس که فرمانش را نبرد به او زیانی می‌رساند و نه اطاعت آن کس که فرمانش را ببرد، برایش سودی دارد.

او مایه‌های زندگی را میان آنان پخش کرد و هر کس
را در جایی از دنیا نهاد که جای او بود.

خدا ترسان دنیا آنها نبند که از مایه‌های برتری
برخوردارند، سخنستان راست، پوششان میانه و روشنان
فروتنی است.

دیدگان خود را از آنچه خدا برایشان حرام کرده، فرو
بسته و گوشهای خود را بر آگاهی‌های سودمند وقف
نموده‌اند. روحیه آن‌ها در هنگام سختیهای مرد آزمای
همانگونه است که در هنگام آسایش و رفاه
اگر نبود ساعتی که برای مرگ آنها قبلًا مقرر شده
است، روحشان از شوق ثواب و بیم عقاب خدا، حتی
برای یک لحظه هم در تنشان نمی‌ماند.

تنها آفریدگار در نظرشان بزرگ آمده، در نتیجه هر چه
جز اوست در برابر دیدگانشان کوچک است. با بهشت
چنانند که گریا آن را دیده در نعمتهاش غنوشه‌اند و با
دوزخ چنانند که گویا به عذابش گرفتار شده‌اند. دلهیشان
دردمند است و مردم از آسیب آنان ایمن هستند. تن‌هایشان
لاغر، نیازهایشان کم و ارواحشان پاک است. ایامی چند را
با شکیبایی گذرانده و در پی آن به آسایشی دراز مدت
رسیده‌اند، مبادله‌ای پرسود که خدایشان فراهم کرده است.
دنیا در طلب آنها بود، لیکن آن‌ها در طلب دنیا نبودند. دنیا

آن‌ها را به اسارت خویش در آورد، ولی آنان توان لازم را پرداخته و خویشن را آزاد ساختند. شب هنگام بر روی پای خویش ایستاده‌اند و به خواندن بخش‌های مختلف قرآن مشغولند. به آرامی و شمرده قرآن می‌خوانند و بدین وسیله درد خود را درمان می‌سازند.

(در خود لهیبی بر می‌افروزند که درمان درد آنهاست).

چون به آیدای بروخورند که از پاداشی شوق‌انگیز سخن گوید، بدان دل بندند و جانهایشان در اشتیاق آن پاداش الهی سربرکشد، گویی آن را درست در برابر چشم خویش ببینند، قد خم کرده^۱ و پیشانی، کف دست، سر زانو و نوک پاهای برخاک نهاده^۲، از خدای متعال می‌خواهند که آزادشان سازد. و اما روز هنگام، بردار، دانا و آگاه، نیکوکار و خداترستند. نگرانی‌ها پیکرشان را همچون چربه تیر تراشیده و لاغر ساخته. کسی که به آنها بنگرد، چنین پندارد که بیمارند، در صورتی که آن‌ها هیچ بیماری ندارند. یا گوید پریشان خاطرند آری مطلبی بزرگ خاطر آنان را پریشان ساخته است. به عمل کم قانع و راضی نیستند، عمل زیاد را هم زیاد نمی‌شمارند. همواره خود را متهم^۳ دانسته و از عمل خود

۱. رکوع.

۲. سجود.

۳. به کوتاهی در انجام.

بیمناکند.

اگر کسی ثنای یکی از آنان گردید و از پاکانش شمرد از این گفته نگران شود و گردید: «من از دیگران به خود آگاهترم و خدایم از من به من آگاهتر. بار الها، گفته آنان را مایه مرا خذه من قرار مده، مرا بهتر و برتر از آنچه اینان پندارند فرار ده و از آنچه درباره من نمی‌دانند درگذر». یکی از نشانه‌های انسان خدا ترس این است که می‌بینی در دین فروی است، انصباطش با نرم‌ش هماره، ایمانش از روی یقین، حریص به کسب آگاهی و آگاهیش هماره با پرظرفی و شکیبایی است. در حال بی‌نیازی و دارایی میانه رو، در عبادت و بندگی خدا خاشع، و در تهیdestی با ظاهری آراسته، در سختی پر توان در پی درآمد حلال، شاداب و در راه راست و گریزان از طمع و آز است. به کارهای شایسته می‌پردازد، اما باز هم نگران است.^۱ روز را با اهتمام به سپاس و قدردانی نعمت خدا به پایان می‌برد و با اهتمام به یاد خدا و دل بیداری آغاز می‌کند، شب با دلهره^۲ سر بر بالین می‌نهد و بامدادان شاد و خرم به استقبال کار و تلاش می‌رود و دلهره از این دارد که مبادا دچار غفلت و بی‌خبری شده باشد و خرم و شادمان از

۱. که مبادا باز هم وظیغه‌اش را انجام نداده باشد.

۲. دلهره انسان متعهد و مسؤول.

رحمت و بخشايش الهى که با تلاش خوش بر آن دست
يافته است. اگر دل پر هوس در برابر انجام وظيفه‌اي که
برايش نامطلوب است از فرمان او سريپچيد، او را تبيه کند
و در جای ديگر از برآوردن تمبا و خواسته‌اش سر بر تابد.
چشممش به ارزشهاي جاودانه و فنا‌پاذير روشن است
و دلش از آنچه زودگذر و ناماندني است روگردان.
پر ظرفی و شکبیابی را با آگاهی در آمیخته و حرف
را عمل می‌سازد

آروزيمش^۱ دور و دراز نیست، لغزش کم، قلبش
خاشع، دلش قانع، خوراکش اندک، کارش آسان، دینش
استوار، شهوتش مرده و خشمش فروبرده است.
به او اميد خير می‌رود و از آسيب و آفشن نگرانی نیست.
اگر در میان بي خبران به سر می‌برد، باز هم نامش در شمار
هشياران ييدار دل می‌آيد، و اگر در میان ييدار‌دلان است، از
بي خبران محسوب نمی‌گردد.^۲ اگر کسی بر او ستم کند، وي را
مي‌بخشايد^۳ و اگر احسان خود را از او باز دارد، باز هم به او
احسان می‌کند، و اگر از او بيرد، باز هم او در تجدید پيوندها

۱. يعني آرزوهای شخصی‌اش.

۲. يعني چنان نیست که به ياران آگاهش بي خير به حساب آيد.

۳. البته تا آنجا که به شخص خود او مربوط شود و مایه گستاخی
ستمگر نگردد.

می کرشد.

[از گفتن سخن زشت دور بود. گفتار او نرم است و هموار، از وی کار زشت نیینند، و کار نیکوبیش آشکار. نیکی او همه را رسیده، و بدی وی را کس ندیده.^۱] در بحرانها سنگین و متین، در سختیها بردباز و شکیبا و در هنگام آسایش و رفاه سپاسگزار و قدردان است. اگر از کسی بدش بیاید، باز در حق او ستم نکند و اگر کسی را دوست بدارد، به خاطر او به گناه و انحراف کشانده نشود، پیش از آنکه شاهدان علیه او به حق شهادت دهند خود به حق اقرار و اعتراض کند.

اگر چیزی را به او دهند که نگهدارد در نگهداریش بکوشد، و اگر به او تذکری دهند، فراموش نکند؛ نه لقب پرانی کند نه همسایه آزاری. اگر برای کسی حادثه تلخی روی دهد، شماتت نکند و به رخ او نکشد، در کار باطل و بیهوده دخالت نکند و از دایره حق بیرون نروند. هر جا خاموش بنشینند، خاموشی دلمرداش نکند، و هر جا بخندد خنده بلند نکند. اگر بر او ستمی رود، شکیبایی از دست ندهد، تا خدا انتقامش را بگیرد.

خود از خرویش در رنج است، اما مردم از او در آسایش اند. خود را برای آخرتش به تلاش و زحمت اندآخته و مردم

۱. نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی.